**چه‌گونه "بامداد"**

**افکار "و. آئیژ" و شرکاء را بسط و "تکامل" می‌‌دهد**

**قرار بود این سند، که قبلاً تهیه شده بود، بخشی از متن شمارۀ بیست و چهارم دورۀ نشراتی چهارم شعلۀ جاوید را تشکیل دهد. اما ضرورت تمرکز روی مباحثات مربوط به امضای "توافق‌نامۀ صلح" میان متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان در شعلۀ جاوید ما را واداشت تا از نشر این سند در شعلۀ جاوید صرنظر نماییم و آن را به عنوان یک جزوۀ مستقل منتشر سازیم.**

**"هـیـئـت تـحـریـرِیـۀ شـعــلـۀ جـاویـد"**

**حـوت 1388**

**چه‌گونه "بامداد"**

**افکار "و. آئیژ" و شرکاء را بسط و "تکامل" می‌‌دهد**

 **سندی که همین اکنون در دست‌رس ما قرار دارد، سندی است که توسط "بامداد" تحت عنوان «واژۀ "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود» به رشته تحریر در آمده است. این سند نه تنها تسلیم‌طلبانه است، بل‌که یک سند کاملاً ضد علمی و ضد حزبیت کمونیستی یا به عبارت دیگر ضد مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائویستی و انحلال‌طلبانه است. این سند در حقیقت تکامل دهندۀ افکار و عقاید کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی...» و سند «تحلیلی از اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما» و دشنام‌نامۀ «حجت السلام "کمونیست"، داروغۀ "جرگۀ مارکسیست- لنینیست- مائوئیست‌ها‌"» می‌باشد. البته این احتمال نیز وجود دارد که نویسندۀ سند «واژۀ "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود» و نویسندۀ کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی» یک نفر ‌باشد. نویسندۀ سند تلاش نموده تا افکار و عقاید رفرمیستی و تسلیم‌طلبانۀ "کتاب" و دو سند دیگر شرکاء را در ضدیت با تحزب کمونیستی تکامل دهد. ما این انحراف عمیق ایدیولوژیک- سیاسی ضد مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی و انحلال‌طلبانه را به خوبی نشان خواهیم داد، وجه مشترک سه سند فوق‌الذکر را برای خوانندگان مشخص خواهیم ساخت و پیوندهای تسلیم‌طلبانۀ مشترک آن‌ها را روشن خواهیم ساخت.**

 **در کتاب «افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی» که نویسندۀ آن "و. آئیژ" معرفی شده است می‌خوانیم که:**

 «**باید تشکل سرتاسری را به مثابه بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود و هم مردم را از سرگردانی، بی‌برنامگی و قحط شخصیت رهانید. آن بدیل بحیث یک نیروی منسجم با برنامه می‌تواند در تمام عرصه های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگانش درپارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آن‌چه نادرست و خلاف منافع مردم است موضع‌گیری روشن بکنند و طرح هـای سـالـم خـود را به گـوش**

**مردم برساند.» (صفحۀ 213 کتاب ـ تأکید روی کلمات از ماست)**

 **«در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه‌ها و غیره نیز می‌توان نماینده فرستاد، اما با برنامه‌ی روشن و موضع انتقادی از همه نا بسامانی‌ها و افشای زد و بندها و خورد و بردها و سیاست‌های ضد مردمی حکام وقت.» (و. آئیژ ـ افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحۀ 225 ـ تأکید روی کلمات از ماست)**

 **در صفحۀ دهم سند "تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما" آمده است:**

**«سخن کوتاه ما می‌توانیم تشکیلات متناسب خود را بسازیم و در آن کار کنیم... گره کار این است که یک مشی درست متناسب با اوضاع جامعه خود مان تدوین شود، یک گروه مصمم و معتقد در تطبیقش حاضر به عمل شوند...» (تاکیدات از ماست)**

 **در دشنام‌نامۀ "حجت‌الاسلام "کمونیست، داروغۀ جرگۀ مارکسیست- لنینیست- مائوئیست‌ها"، ضمن دروغ‌پردازی‌های به اصطلاح شاخ‌دار زیادی و فحش‌های رکیک بسیاری علیه ما، که لزومی ندارد با تکرار آن‌ها بخشی از سند کنونی را آلوده سازیم و ادبیات آن را به سطح ادبیات لومپنانه پایین بیاوریم، می‌خوانیم که:**

 **«بگذارامپرياليست‌های اشغال‌گر افغانستان ويران را آباد نمايند و در اين کشورعقب‌مانده سرمايه‌داری و طبقۀ کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رايج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند . به اين ترتيب برای کمونيست‌ها زمينۀ ايجاد حزب کمونيست و پيش‌برد مبارزات کمونيستی فراهم مي‌گردد.» (تأکیدات همه‌جا از ماست)**

 **در صفحۀ هفتم دشنام‌نامۀ «حجت الاسلام "کمونیست"، داروغۀ "جرگۀ مارکسیست ـ لنینیست‌- مائوئیست‌ها"» در مورد ارتش توده‌یی و جنگ مسلحانه چنین موضع‌گیری صورت گرفته است:**

 **«تشکيل ارتش توده‌یی هم اکنون در دستور روز نيست، چه در شرايط کنونی ما جنگ مسلحانه نمی‌تواند به عنوان يک تاکتيک روز مطرح شود. ولی آن‌را به عنوان استراتژی نظامی خود در نظر داريم.»**

 **«اگر کسی به عنوان يک تاکتيک مبارزاتی روز، همين امروز جنگ مـسـلـحـانـه را در**

**افغانستان عليه امريکا و حتی عليه اخوان برای انقلابيون مطرح کند، حماقت کرده، تمام رفقای خود را، سازمان و حزب خود را به قتل‌گاه روان کرده و اين مبارزه نيست. هرگز همين امروز، چنين چيزی در دستور روز قرار ندارد.» (صفحۀ نهم دشنام‌نامۀ... ــ تأکیدات همه جا از ماست)**

 **دشنام‌نامه... گفتۀ ذيل از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امريکائی " را با تأکيد مورد تائيد قرار می‌دهد:**

 **«هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ويرانی‌های زيادی را امپرياليست‌ها و فوندامنتاليست‌ها در جنگ‌های ويرانگرشان بر کشور ما تحميل کرده اند، طرح شعارجنگ مسلحانه به مثابۀ يک تاکتيک روز، طرح بسيار احمقانه ای است که دشمنان چپ آن را به چپ نـسـبـت مـي‌دهـنـد.»**

**(تأکید از ماست.)**

 **«شما تمام پیش کسوتان جنبش دموکراتیک نوین را ببینید، از اکرم یاری، هادی محمودی الی آخرین سازمانی که من اطلاع دارم، رهبر سازمان انقلابی افغانستان، هیچ کدام این سازمان‌ها خود را حزب کمونیست اعلام نکردند. من از کسانی که در لفظ کمونیست هستند می‌پرسم که چرا آن‌ها سازمان یا حزب شان‌را با همان توان‌مندی و ظرفیتی که واقعاً داشتند، حزب کمونیست اعلان نکردند؟ این آقایان باید درک کنند که همان‌قدر که از واقعیت عقب‌ماندن بد است به همان اندازه از واقعیت پیش جهیدن نیز گم‌راهیست! مبارزه در کشورهای عقب‌مانده بسیار دشوار، و در کشور ما دشوارتر از همه.» (بامداد ـ واژۀ "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود" ـ صفحۀ اول و دوم ـ تأکیدات از ماست)**

 **«همه مردم جهان برای پوشانیدن بدن شان لباس می‌پوشند، اما هر کشور آن‌ را مطابق فرهنگ خود می‌سازد. تطبیق خلاق مارکسیزم نیز چنین شم پویا و دینامیک را ایجاب می‌کند، در غیر آن خودکشی کار ساده است، اما فاجعه بار، که هر بی‌مقداری می‌تواند به آن دست یازد.» (همان‌جا ـ صفحۀ اول ـ تأکیدات همه جا از ماست)**

 **زمانی‌که خواننده نقل‌قول‌های اسـناد مـخـتـلـف آقـای "و. آئـیـژ" و شـرکـاء را بـه دقـت**

**مطالعه نماید، متوجه می‌شود که هر یک از اسناد ارائه شده تکمیل‌کنندۀ دیگری است و همه یک هدف را دنبال می‌کند که عبارت از روی برتافتن از حزبیت و تعقیب راه‌های مسالمت‌آمیز پارلمانتاریستی است. در این قسمت روی چند موضوع مکث می‌نمائیم.**

 **1ـ زمینۀ ایجاد حزب کمونیست در افغانستان.**

 **2 ـ رد طرح شعار جنگ مسلحانه به عنوان تاکتیک روز.**

 **3 ـ مبارزۀ مسالمت‌آمیز علنی و قانونی یا مخفی و غیرقانونی.**

 **4 ـ نقش و اهمیت تیوری در جامعه.**

 **5 ـ تحلیل مشخص از اوضاع مشخص به چه معناست؟**

 **1 ـ زمینۀ ایجاد حزب کمونیست در افغانستان:**

 **"بامداد" و شرکاء معتقد اند که اساساً شرایط عینی پایۀ طبقاتی مساعد برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان وجود ندارد. باید یک «تشکیلات متناسب» و «یک مشی درست متناسب با اوضاع جامعۀ خودمان تدوین» نماییم. این صحبت ادامه و تکمیل‌کنندۀ صحبت آقای "و. آئیژ" است که در کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" بیان گردیده است. او خواهان «تشکل سرتاسری... به مثابۀ بدیل سومی در جامعه» گردیده است.**

 **خواننده به خوبی می‌داند که هر بحث دارای پایۀ مادی است. هرگاه پایۀ مادی این بحث را بشگافیم به این معناست که در افغانستان تا کنون طبقات بورژوازی و کارگر به عنوان دو طبقۀ استثمارگر و تحت استثمار عرض اندام ننموده و شیوۀ تولید در افغانستان همان شیوۀ تولید کهن فیودالی است. به همین دلیل است که می‌گویند:**

 **«بگذارامپرياليست‌های اشغال‌گر افغانستان ويران را آباد نمايند و در اين کشورعقب‌مانده سرمايه‌داری و طبقۀ کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رايج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به اين ترتيب برای کمونيست‌ها زمينۀ ايجاد حزب کمونيست و پيش‌برد مبارزات کمونيستی فراهم مي‌گردد.»**

 **این بحث‌ها به تمام معنا غلط و بی‌بنیاد است. طوری‌که معلوم مـی‌شـود یـا "بـامـداد" و**

**شرکاء تحلیل طبقاتی جامعۀ افغانستان را نمی‌دانند و یا این‌که به خوبی می‌دانند ولی عمداً به خاطر خوشنودی بورژوازی امپریالیستی اشغال‌گر از آن چشم‌پوشی نموده و در قالب این الفاظ و کلمات می‌خواهند ایدیولوژی بورژوازی لیبرال را جای‌گزین ایدیولوژی کمونیستی نمایند. بـه نـظـرمـی‌رسـد کـه مطلب دومی درست باشد.**

 **لازم است تذکر دهیم که در هر جای این مقاله که صحبت از ایدیولوژی کمونیستی و یا حزب کمونیست می‌گردد هدف ایدیولوژی م ل م و حزب م ـ ل ـ م. می‌باشـد.**

 **افغانستان کنونی یک کشور مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی است و هیچ‌ کس به شمول تسلیم‌طلبان منکـر آن نیسـت. پس در این کشور شیوۀ تولید غیرمسلط سرمایه‌داری در هم‌زیستی با شیوۀ تولید مسلط فیودالی و تغییرات معینی که در آن رونما گردیـده بـه سر می‌برد و نظام اقتصادی ـ اجتماعی مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی را تشکیل می‌دهد. بناءً از مدت‎‌ها پیش به این طرف هم شرایط عینی مساعد و هم پایه‌های طبقاتی لازم برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان مساعد گردیده است.**

 **در زمان صدارت داود خان بورژوازی و طبقۀ کارگر به عنوان دو طبقۀ استثمارگر و تحت استثمار در افغانستان عرض اندام نمودند و از آن زمان به بعد افغانستان به عنوان یک کشور نیمه فیودال- نیمه مستعمره یا مستعمره ـ نیمه فیودال شناخته شده و همین حالا افغانستان یک کشور مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فیودال محسوب می‌گردد. لذا از لحاظ پایۀ مادی تشکیل حزب کمونیست، این بحث آقایان کاملاً غلط و پادرهوا است که زمینۀ ایجاد حزب کمونیست در افغانستان مساعد نیست.**

 **زمانی‌که آقایان کمونیزم را یک ایدیولوژی غیرقابل تطبیق در افغانستان اعلام می‌کنند، در واقع جهان‌شمول بودن آن ‌را انکار می‌نمایند. کمونیزم یک ایدیولوژی جهان‌شمول است، بناءً در هر کشور و به خصوص افغانستان اشغالی قابل تطبیق است. اما هر خرده بورژوای تسلیم‌طلب نمی‌تواند آن‌ را درک کند و به آن دست‌رسی پیدا کند.**

 **"بامداد" و شرکاء فقط با رد ایدیولوژی کمونیزم می‌توانند به عوام‌فریبی دست زده، تجاوز اشغال‌گران امپریالیست را خوش آمدید گفته و در جهت تحکیم انقیاد کامل به تبلیغ و ترویج ایده‌های بورژوازی لیبرال پرداخته و بگویند که:**

 **«بگذارامپرياليست‌های اشغال‌گر افغانـسـتـان ويـران را آبـاد نـمـايـنـد و در ايـن کـشـور**

**عقب‌مانده سرمايه‌داری و طبقۀ کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رايج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به اين ترتيب برای کمونيست‌ها زمينۀ ايجاد حزب کمونيست و پيش‌برد مبارزات کمونيستی فراهم مي‌گردد.» و به این طریق طرح «تشکل سرتاسری را به مثابه بدیل سومی در جامعه» ارائه دهند.**

 **این بدلیل سوم همان طرح "تازه‌اندیشی" است که در "ساما" به طور آشکار و صریح "مشی مستقل ملی" "ساما" را به "ایدیولوژی مستقل ملی" تکامل منفی داد و کمونیزم را رد نمود.**

 **لنینیزم به معنی تکامل مارکسیزم در زمینه‌های اقتصادی، فلسفی و تیوری‌های سیاسی (سوسیالیزم علمی) می‌باشد. یکی از تکاملات تیوری‌های سیاسی مارکسیزم توسط لنین تدوین تیوری حزب سیاسی طراز نوین (حزب کمونیست) در هر یک از کشورهاست. لنین معتقد است که نه تنها باید در کشورهای عقب‌مانده و مستعمرات احزاب مستقل را بنیان‌گذاری نمود بل‌که باید تلاش کرد تا آن‌ها را با شرایط پیش از سرمایه‌داری مطابقت داد. به این گفتۀ لنین توجه کنید:**

 **«ما نه فقط باید رزمندگان سازمان‌های حزبی مستقل در مستعمرات و کشورهای عقب‌ مانده پدید آوریم، نه فقط کار تبلیغ به نفع شورای دهقانی را آغاز کنیم و بکوشیم آن‌ها را با شرایط پیش از سرمایه‌داری مطابقت دهیم، بل‌که انترناسیونال کمونیستی باید شالودۀ تیوریک مناسب این قضیه را مطرح کند که کشورهای عقب‌مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیش‌رفته می‌توانند وارد نظام شورایی شوند و با پشت‌سرگذاشتن چند مرحلۀ تکاملی، بی آن‌که نیازی به عبور از مرحلۀ سرمایه‌داری باشد، به کمونیزم برسند.» (لنین ـ گزارش کمیسیون بررسی مسایل ملی و مستعمراتی ـ 26 ژوئیه ـ صفحۀ 73 مجموع سخن‌رانی‌ها)**

 **در گفتۀ لنین به خوبی دیده می‌شود که در مستعمرات و کشورهای عقب‌‌مانده که حزب کمونیست موجود نیست، انترناسیونال کمونیستی باید شالودۀ تیوریک این قضیه را مطرح نماید که کشورهای عقب‌مانده به کمک پرولتاریای کشورهای پیش‌رفتـه مـی‌تـوانـنـد حـزب**

**کمونیست را ایجاد نمایند و با ایجاد حزب کمونیست و رهبری آن در جامعه دیـگـر نـیـازی**

**به گذشتن از مرحلۀ سرمایه‌داری نمی‌باشد.**

 **اما سند "بامداد" و شرکاء به نحو قاطعی علیه طرح لنین می‌باشد. آن‌ها نه تنها در شرایط کنونی اعتقادی به حزب کمونیست در افغانستان ندارند و کمونیزم را غیرقابل تطبیق در افغانستان می‌دانند، بل‌که خواهان رشد سرمایه‌داری در افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست می‌باشند!!**

 **در ادبیات سیاسی از این به‌تر نمونۀ ساده لوحی آشکار در دفاع از آشفته‌فکری خرده‌بورژوایی، علیه نظم و انضباط حزبی که گه‌گاه خود را در لفافۀ شعارهای مارکسیستی و یا کمونیستی می‌پوشاند پیدا کرد. برخورد به چنین بحث‌هاای از آن جهت مفید و ضروری است که آنان با وضوح کامل جنبۀ منفی "هستۀ اصلی" معضلات شرایط مشخصۀ این دوران را با خود حمل می‌کنند. در برخورد با چنین افرادی درمی‌یابیم که آن‌ها عملاً به‌ترین نمونۀ کسانی هستند که نمی‌خواهند اوضاع جاری را درک کنند، همیـن عـدم درک آن‌هـا است که ناگزیر به نفی موجودیت حزب منجر می‌گردد.**

 **در دوران ما چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه کشورهای نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی و یا مستعمره ـ نیمه فیودالی هیچ انقلابی بدون آن‌که رهبری آن در دست حزب کمونیست باشد ممکن نیست به پیروزی منتهی شود. مائوتسه‌دون به صراحت می‌گوید:**

 **«برای انقلاب کردن به حزب انقلابی احتیاج است. بدون حزب انقلابی‌ای که بر اساس تیوری مارکسیزم- لنینیزم و به سبک مارکسیستی- لنینیستی پایه‌گذاری شده باشد، نمی‌توان طبقۀ کارگر و توده‌های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیزم و سگ‌های زنجیری‌اش رهبری کرد.» ("نیروهای انقلابی سراسر جهان متحد شوید، علیه تجاوز امپریالیستی پیکار کنید!)**

 **طبقۀ کارگر و توده‌های وسیع مردم نمی‌توانند بدون حزب کمونیست روی‌پای خود بایستند، زیرا حزب کمونیست به منزلۀ ستون فقرات خلق به شمار می‌رود. چنین حزبی از پیش‌روترین و آگاه‌ترین عناصرپرولتری شکل یافته و به تیوری مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی مسلط می‌باشد. مائوتـسـه‌دون حـزب کـمـونـیـسـت را هـسـتـۀ اصـلـی**

**رهبری‌کننده خلق می‌داند و تأکید می‌کند که بدون حزب کمونیست نمی‌توان بر امپریالیزم و**

**سگ‌های زنجیری‌اش پیروز گردید و بنیان جامعۀ دموکراتیک نوین را ریخت.**

 **حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باور راسخ دارد که فقط‌‌ و فقط حزب کمونیست هم در انقلاب دموکراتیک نوین (که مرحلۀ اول انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فیودالی و یا مستعمره- نیمه فیودالی است) و هم در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم وظیفۀ رهبری پرولتاریا و توده‌های ستم‌‌دیده را به عهده دارد.**

 **«غیر از حزب کمونیست چین، هیچ حزب سیاسی دیگری (نه احزاب بورژوایی و نه احزاب خرده بورژوایی) قادر نیست این دو انقلاب بزرگ، یعنی انقلاب دموکراتیک [نوین] چین و انقلاب سوسیالیستی را به پایان برساند. حزب کمونیست چین از آغاز تأسیس خود این دو وظیفه را بر عهده گرفته ... بدون یک حزب توده‌یی بلشویکی، یعنی حزب کمونیست چین که تمام کشور را فراگرفته و از نظر ایدیولوژیک، سیاسی و سازمانی کاملاً قوام یافته باشد، غیر ممکن است این وظایف انجام گیرد.» (مائوتسه دون ـ انقلاب چین و حزب کمونیست چین)**

 **"بامداد" برای این‌که به سفسطه‌گویی‌هایش پایۀ ایدیولوژیک بدهد، به عوام‌فریبی می‌پردازد و این ‌گونه اباطیل را سرهم‌بندی می‌نماید:**

 **«پیش‌گامان مبارزات رهایی‌بخش کشور ما، با درک عمیقی که از علم انقلاب داشتند، و با در نظر داشت شرایط مشخص جامعۀ شان، سخت این موضوع را رعایت و عملی کردند. تحلیل مشخص از وضعیت، سرلوحۀ کار شان بوده است. از سرخ‌گویی سیاه‌کاری به شدت متنفر بوده اند. وقتی آثار به جامانده و ارزش‌مند شان را مطالعه کنید دیده می‌شود که همه چیز، حتی اصطلاحات را با درک درست از جامعۀ خود بومی کرده اند. زیرا که هدف شان انقلاب و دگرگونی اجتماعی بوده است، نه فخرفروشی ساده‌لوحانه.» (صفحۀ اول سند ـ تأکید از ماست)**

 **ببینید از نظر "بامداد" چه کسی پیش کسوت جنبش بوده است:**

 **"شما تمام پیش‌کسوتان جنبش دموکراتیک نوین را ببینید، از اکرم‌یاری، هادی‌محمودی الی آخرین سازمانی که من اطلاع دارم، رهبر سازمان انقلابی افغانستان، هیچ کدام این سازمان‌ها خود را حزب کمونیست اعلان نکردند. من از کسانی که در لفظ کمونیست هستند می‌پرسم که چرا آن‌ها سازمان یا حزب شان را با همان توان‌مندی و ظرفیتی که واقعاً داشتند، حزب کمونیست اعلان نکردند؟ این آقایان باید درک کنند که همان قدر که از واقعیت عقب‌ماندن بد است به همان اندازه از واقعیت جهیدن نیز گمراهیست! مبارزه در کشورهای عقب‌مانده بسیار دشواراست، و در کشور ما دشوارتر از همه.» (همان‌جا ـ صفحۀ اول و دوم»**

**در دو نقل‌قول فوق‌الذکر باید روی چند موضوع تماس گرفت:**

 **1 ـ پیش‌کسوتان جنبش دموکراتیک نوین.**

 **2 ـ تحلیل مشخص از اوضاع مشخص.**

 **و**

 **3 ـ مراجعه به آثار ارزش‌مند پیش‌کسوتان.**

 **در این‌جا فقط روی مادۀ اول و سوم مکث می‌کنیم و در بارۀ مادۀ دوم (تحلیل مشخص از اوضاع مشخص) بعداً به تفصیـل صحبت خواهیم نمود.**

 **از میان جمله کسانی که "بامداد" به نام پیش‌کسوت نام گرفته، فقط و فقط رفیق زنده یاد اکرم‌یاری پیش‌کسوت جنبش دموکراتیک نوین کشور است. ولی هادی‌محمودی و رهبر "سازمان انقلابی"("پاغر") از جملۀ پیش‌کسوتان جنبش دموکراتیک نوین نبوده اند. هادی‌محمودی کسی است که به کنگرۀ مؤسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" دعوت شده بود و اگر زنده‌یاد رفیق اکرم با وی سر نمی‌خورد در آن کنگره شرکت می‌جست و در جملۀ خلقی‌ها یا پرچمی‌ها به شمار می‌رفت. بعد از این‌که هادی‌محمودی بحث‌های زنده یاد رفیق اکرم را پذیرفت و در کنگرۀ "حزب دموکراتیک خلق" شرکت نه کرد، این زمینه برای وی مساعد گردید که در تأسیس سازمان جوانان مترقی سهم بگیرد. اما حتی بعد از تأسیس آن سازمان در "سنتریزم" گیرماند و در نشست عمومی اول آن سازمان (در 13 میزان 1344) از موضع‌گیری رسمی سازمان بر علیه رویزیونیزم مدرن"شوروی" و برلۀ "حزب کمونیست چین" جلوگیری نمود.**

 **این موضع‌گیری فقط در نشست عمومی دوم سازمـان صـورت گـرفـت و مـرتـبـط بـا آن**

**فیصله گردید که سازمان باید یک نشریۀ کمونیستی درونی و مخفی و یک نشریۀ دموکراتیک نوین علنی منتشر سازد. حتی بعد از این‌که نشریۀ دموکراتیک نوین علنی از طرف "سازمان جوانان مترقی" نشر گردید، هادی‌محمودی نتوانست از سنتریزم ببرد. وی که حامل سنتریزم در درون سازمان بود، اندیشۀ مائوتسه‌دون را قبول نداشت و این موضع‌گیری شبه رویزیونیستی‌اش را تا آخرین لحظۀ حیاتش ادامه داد. او در جریان پروسۀ وحدت برای تشکیل "ساما" آشکارا ازین سنتریزمش دفاع می‌کرد و بعد از انشعاب از "ساما" و تشکیل "ساوو" سنتریزم مذکور را برنامه‌ای ساخت و برنامۀ آن سازمان را به عنوان یک برنامۀ به اصطلاح مارکسیستی- لنینیستی و نه برنامۀ مارکسیستی- لنینیستی- مائوتسه‌دون اندیشه، تدوین کرد و در کنگرۀ "ساوو" به تصویب رساند. به همین جهت است که در سراسر برنامۀ "ساوو" در حالی که در چندین مورد از "مارکسیزم- لنینیزم" یاد شده است، ولی حتی برای یک بار هم از اندیشۀ مائوتسه‌دون نام گرفته نشده است.**

 **اما "پاغر" رهبر سازمان انقلابی: او هیچ نسبتی به جنبش دموکراتیک نوین ندارد، زیرا زمانی‌که "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" تحت رهبری داکتر فیض از "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" انشعاب نمود، نه تنها علیه سازمان، زنده یاد رفیق اکرم و "جریان دموکراتیک نوین" به لجن‌پراگنی پرداخت و آن ‌را «علم تکه پاره‌ای از حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و حتی بدتر از آن خواند و به اکونومیزم عریان غلطید.**

 **"گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" بعد از کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی نه تنها شعار "جمهوری اسلامی" بل‎که حتی شعار "انقلاب اسلامی" را بلند نمود و برعلاوه به طور آشکار به رویزیونیزم سه‌جهانی تن داد و به این ترتیب با تکامل منفی اکونومیزم "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" به رویزیونیزم سه جهانی اشکار، گروه مذکور نیز با تکامل منفی به "سازمان رهایی" تبدیل گردید.**

 **در طی این مدت "پاغر" از قلم فرسایان "گروه انقلابی ..." و بعد "سازمان رهایی ..." بود. بعد از این‌که به عنوان رهبر "سازمان انقلابی" از "سازمان رهایی..." انشعاب**

**نمود، هیچ‌گاه به گذشتۀ اکونومیستی و رویزیونیستی‌اش برخورد انتقادی اساسی و بنیادی ننمود.**

 **برای "بامداد" این دو تن و به خصوص "پاغر" باید پیش کسوت باشد، زیرا که وی وجوهات مشترکی با "پاغر" دارد. اولین وجه مشترک شان این است که در ردیف "انتقادیون" قرار داشتند و علیه زنده‌یاد رفیق اکرم، "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" لجن‌پراگنی نموده و هزاران ناسزا، فحش‌ و دشنام‌های رکیک نثار شان کردند. "بامداد" و شرکاء امروز نیز علیه "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" لجن‌پراگنی می‌نمایند و فحش‌های رکیک نثارش می‌کنند. دوم این‌که وجه مشترک تسلیم‌طلبی دارند.**

 **قرار دادن رهبر سازمان انقلابی ("پاغر") را در کنار زنده یاد رفیق اکرم بزرگ‌ترین جفا در حق زنـده‌یـاد رفـیـق اکـرم اسـت. ایـن حرکت نمی‌تواند از روی عمد نباشد.**

 **"بامداد" می‌نویسد:**

 **«وقتی آثار به جامانده و ارزش‌مند شان را مطالعه کنید دیده می‌شود که همه چیز، حتی اصطلاحات را با درک درست از جامعۀ خود بومی کرده اند.»**

 **این بحث دیگر خنده‌آور است. طوری‌که معلوم می‌شود یا "بامداد" خودش در مورد این آثار به جا مانده چیزی نمی‌داند و آن‌هارا مطالعه نکرده است و یا این‌که می‌داند و عمداً به ‌فریب‌کاری دست می‌زند. اینک می‌بینیم زنده یاد رفیق اکرم در مورد حزب کمونیست در افغانستان و جنگ توده‌یی طولانی و هم‌چنین کودتاگری چه موضعی دارد. با بیان این موضع‌گبری زنده یاد رفیق اکرم، بی‌بنیاد بودن و میان تهی بودن تفکر"بامداد" به نحو احسن آشکار می‌گردد.**

 **زنده یاد رفیق اکرم همان‌طوری که در دورۀ رهبری "سازمان جوانان مترقی" مدافع پی‌گیر اصولیت مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی (در آن زمان اندیشۀ مائوتسه دون) بود، بعد از مبتلا شدن به مریضی نیز در این زمینه پی‌گیر و استوار بود. او سخت معتقد بود که برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان به حزب کمونیست نیاز جدی وجود دارد. او در مورد ایجاد حزب کمونیست در افغانستان می‌نویسد:**

 **«... برای آن‌که بتوان تمام زحمت‌کشان همۀ ملیت‌های تحت ستم و ملـیـت‌ حـاکـم را در**

**یک اردوگاه واحد جهت یورش مؤفقانه بر پای‌گاه ارتجاع یعنی سیستم فیودالی ـ بروکراتیک نظامی مرکزی متحد ساخت و برای آن‌که بتوان از همه انواع اجحافات و ستم‌گری‌ها و فسادهای سیستم فیودالی بروکراتیک نظامی سیل واحدی را به جریان انداخت و برای آن‌که بتوان انواع گوناگون نارضایتی‌های خورد و بزرگ را در یک مسیر واحد جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک توده‌یی متحد نمود ـ برای همۀ این‌ها لازم است ستاد فرمان‌دهی واحد انقلابی، با انضباط و دانش‌مند در وجود حزب واحد کمونیست سرتاسری افغانستان را تأسیس نمود.» ــ تأکید از ماست.»**

 **«... ولی در بارۀ فعالیت در شهرها نیز بایستی در میان کارگران و روشن‌فکران به تشکیل دسته‌های کوچک دارای شعور عالی سیاسی اهمیت درجه اول قایل شد، زیرا تشکیل حزب کمونیست در ابتدای وحله فقط می‌تواند از این راه صورت گیرد...» ــ تأکید از ماست.**

 **زمانی‌ که "سرخا" خط جبهوی خود را پایه‌ریزی نمود زنده یاد رفیق اکرم با جدیت با آن برخورد نمود و گفت که:**

 **«عمده‌ترین نیروی انقلاب به رهبری ایدیولوژی م. ل. ا. [مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون] دهقانان می‌باشد. ازین‌جا بر می‌آید که مرکز فعالیت‌های انقلابی در دهات است. ولی از سوی دیگر پایان بودن شعور سیاسی دهقانان تا مدت نسبتاً درازی سبب آن می‌شود که جریان سیاسی واقعی انقلابی نتواند برآمد مهم آشکاری داشته باشد. چون بروکراسی نظامی بر سازمان جاسوسی مخفی و پولیس نیرومند متکی است، لذا شکل عمدۀ فعالیت سیاسی فقط می‌تواند شیوۀ مخفی کاری و سازمان دادن دهقانان در انواع اتحادیه‌ها و تشکل نامرئی نیروی مسلح در میان ایشان باشد، زیرا دولت مسلح را فقط می‌توان با خلق مسلح پاسخ گفت. ازین رو دهات و شیوۀ مخفی‌کاری و مسلح کردن توده‌های دهقانی انعکاس فعالیت‌های حزب کمونیست است.» تأکید از ماست.**

 **زمانی‌که از رفیق اکرم به کودتای جنرال میراحمد شاه دعوت گردید با جدیت کودتا را رد نمود و گفت:**

 **«من به راه کودتا باور ندارم، کودتا راه اساسی سرنگونی دولت نیـسـت. راهـی را کـه**

**برگزیده اید مورد تائید من نیست. فقط و فقط از طریق برپایی جنگ توده‌یی طولانی است که می‌توان دولت موجوده را به معنی واقعی کلمه سرنگون ساخت و دولت نوین به جای آن به وجود آورد. من نمی‌توانم با شما هم‌کاری نمایم.»**

 **"بامداد" سوال می‌کند که چرا رفیق اکرم نام سازمان خود را حزب نگذاشت؟ ما بارها روی این کم‌بودات انگشت انتقاد گذاشته ایم و خاطرنشان ساخته ایم که بی‌توجهی به نیاز فوری و ضروری ایجاد "حزب کمونیست" در افغانستان یکی از کم‌بودات جدی مؤسسین "سازمان جوانان مترقی" به شمار می‌رود. در حالی‌که در آن‌زمان هم شرایط ذهنی و هم پایۀ طبقاتی برای ایجاد "حزب کمونیست" در افغانستان آماده بود. اما زنده‌یاد رفیق اکرم در زمان مریضی و کناره‌گیری از "سازمان" در سال‌های 1356 و 1357 به این نقیصه پی‌برد. موضع‌گیری‌های فوق‌الذکر زنده یاد رفیق اکرم برلۀ ایجاد حزب کمونیست در افغانستان و جنگ توده‌یی طولانی و هم‌چنین علیه کودتا‌بازی نیز تداوم خط انقلابی سازمان جوانان مترقی و تکامل آن نسبت به زمان رهبری رفیق بر سازمان محسوب می‌گردد.ً در ضمن این موضع‌گیری، نمونۀ بارزی از یک موضع‌گیری انقلابی مائوئیستی است.**

 **"بامداد" اگر آثار زنده‌یاد رفیق اکرم را نخوانده، اما آثار هادی‌محمودی چه در زمان ایجاد "ساما" و چه بعد از آن را خوانده و به یاد دارد. پس چرا از بحث مشخص روی آن آثار طفره می‌رود. مگر هادی‌محمودی در زمان ایجاد "ساما" دارای برنامۀ به اصطلاح مارکسیستی- لنینیستی نبود و بعد از انشعاب از "ساما" زیر نام "مارکسیزم- لنینیزم" سازمانِ تحت رهبری خود ("ساوو") را نساخت؟ در تمام نشرات جرقه (نشریۀ اتحاد مارکسیت- لنینیست‌ها) از "مارکسیزم ـ لنینیزم" دفاع نکرد؟ چه وقت هادی‌محمودی «حتی اصطلاحات را با درک درست از جامعۀ خود بومی» کرد؟ البته هادی‌محمودی نیز بومی‌کردن اصطلاحات مارکسیستی برنامۀ "ساما" را پذیرفت، اما بعد از انشعاب از "ساما"، در تشکیل "ساوو" به این توافق پای‌بند نماند. از جانب دیگر "ساما" نیز به آن زبان آزوپ برنامه اش وفادار باقی نماند و با تصویب برنامۀ اسلامی تحت عنوان "اعلام مواضع ساما" در کـنـگـره حـتـی آن زبان آزوپ برنامه‌اش را به زبان درونی سازمـان مـبـدل کـرد و درفـش بـرنـامـۀ اسـلامـی "اعلام مواضع" را برافراشت. از این‌که هادی‌محمودی نتوانست نام حزب را بر تشکیل خود بنهد ناشی از عدم درکش از مائوئیزم و جنگ توده‌ی طولانی است.**

 **حال از "بامداد" سوال می‌کنیم که "سازمان مارکسیست ـ لنینیست" را چه کسانی ساختند؟ مگر شما عالی جنابان نبودید که تاریخ‌چۀ جعلی برایش ساختید و در چند نشریۀ عقاب "مارکسیزم- لنینیزم"، و گاه‌گاهی با بریدن سروتۀ نقل‌قول‌های مائوتسه‌دون، اندیشۀ مائوتسه‌دون را علم نموده بودید؟ چرا در نشریۀ عقاب این اصطلاحات را بومی نکردید؟ حال چه شد که دفعتاً به فکر بومی نمودن اصطلاحات افتادید؟ و صدها سوال دیگر.**

 **از همۀ این‌ها فقط یک چیز هویداست و آن اینست که هرگاه کسی نه ایدیولوژی داشته باشد، نه اساس‌نامه و برنامه‌ای و نه هم تشکیلی و نه به مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم و حزب طراز نوین اعتقادی داشته باشد؛ باید انحلال‌طلبی را پیشه نموده و خواهان یک تشکیل بی‌دروپیکر باشد و برای عوام‌فریبی و توجیه تسلیمی و تسلیم‌طلبی اش به "بومی کردن اصطلاحات" پناه برد.**

 **حال ببینیم که لنین در مورد کسانی که حزب کمونیست را قبول ندارد چه می‌گوید؟ لنین کسانی را که از حزب کمونیست روی برمی‌تابند، انحلال‌طلب می‌نامد، آن‌ها را نه تنها اپورتونیست، بل‌که بدتر از اپورتونیست می‌خواند. به این گفتۀ لنین توجه کنید:**

 **«البته انحلال‌طلبی به وسیلۀ یک رشتۀ مسلکی با ارتداد و روی برتافتن از برنامه و تاکتیک و با اپورتونیزم مربوط است...ولی انحلال‌طلبی تنها اپورتونیزم نیست. اپورتونیست‌ها حزب را در یک راه غلط و بورژوایی و در راه یک سیاست کارگری لیبرال می‌کشانند، ولی از خود حزب روی بر نمی‌تابند و آن‌را منحل نمی‌کنند. انحلال‌طلبی آن‌چنان اپورتونیزمی است که سرانجام به روی برتافتن از حزب منجر می‌گردد. به خودی خود مفهوم است که حزب با در برداشتن کسانی که موجودیت آن‌را به رسمیت نمی‌شناسند، نمی‌تواند وجود داشته باشد. این موضوع نیز مفهوم است که روی‌برتافتن از کار مخفی در شرایط موجوده روی برتافتن از حزب قدیم است.» (لـنـیـن مـجـمـوع آثـار و مـقـالات ـ**

**مسایل مورد مشاجره ـ صفحۀ 316 ـ تأکیدات روی کلمات از لنین است)**

 **«به همین جهت انحلال‌طلبان به طفره متوسل می‌شوند یعنی با موضوع تماس نمی‌گیرند (تأکید از ماست) و در مورد قرار سال 1908 حزب در مقابل کارگران سکوت اختیار می‌نمایند (تأکید از لنین است) و یا بانگ می‌زنند (اغلب توأم با ناسزا) که این قرار را بلشویک‌ها گذارانده اند. ولی با ناسزاها فقط ناتوانی انحلال‌طلبان را بروز می‌دهند.»**

 **«منافع بورژوازی، که بر ضد دموکراسی و به طور کل ضد انقلابی است، خواستار انحلال و پراگندن حزب قدیمی پرولتاریاست. بورژوازی با انواع وسایل کلیه اندیشه‌هایی را که متوجۀ انحلال حزب طبقۀ کارگر است رواج داده و از آن‌ها پشتی‌بانی می‌نماید. بورژوازی می‌کوشد تا روی برتافتن از وظایف قدیمی را اشاعه بدهد. این وظایف را "مختصر کند"، از سروتۀ آن‌ها بزند، گوشه و کنار آن‌ها را ببرد. آن‌ها را میان‌تهی نماید و آشتی یا سازش با یوریشکویچ و شرکاء را جای‌گزین نابودی قطعی ارکان قدرت آن‌ها بنماید. انحلال‌طلبی همان رسوخ دادن این ایده‌های بورژوایی روی برتافتن و ارتداد در محیط پرولتاریاست.**

 **اینست معنای طبقاتی انحلال‌طلبی که سه‌ونیم سال پیش به اتفاق آراء در حزب قید شده است...انحلال‌طلبی نه تنها عبارتست از انحلال (یعنی پراگندن و انهدامِ) حزبِ قدیمی طبقۀ کارگر بل‌که هم‌چنین عبارت است از انهدام استقلال طبقاتی پرولتاریا و مشوب نمودن ذهن وی به وسیلۀ ایده‌های بورژوازی.» (لنین ـ مجموع آثار و مقالات ـ مسایل مورد مشاجره ـ صفحۀ 317 ـ تأکیدات روی کلمات از لنـیـن است)**

 **چرا "بامداد" و شرکاء از حزب و حزبیت روی برمی‌تابند؟ دلیلش واضح و روشن است که آن‌ها به این بهانه کار مخفی را به دور اندازند و به کار‌های علنی و حزب‌سازی علنی و راجستر شده بپردازند و از این طریق به کمک اشغا‌ل‌گران امپریالیست هم «افغانستان ویران را آباد ....» کنند و هم "بساط توحش و تروریزم...» را براندازند!! پایۀ طبقاتی استدلال "بامداد" و شرکاء از استدلال شان به خوبی هویدا است. آن‌ها در جهت تأمین منافع اشغا‌ل‌گران امپریالیست سیر می‌کنند. اشغال‌گران امپریالیست نیز تلاش می‌ورزند تا ایدۀ روی برتافتن از حزب کمونیست را اشاعه دهند و «این وظایف را "مختصر کنند"، از سروتۀ آن‌ها بزنند، گوشه و کنار آن‌ها را ببرند، آن‌ها را میان‌تهی نمایند و زمینۀ آشتی و سازش با رژیم دست‌نشانده را آماده سازند. این آمادگی از روز اول اشغال افغانستان به خوبی خود را در چهرۀ "ساما" به نمایش گذاشت.**

 **ایجاد حزب کمونیست اولین وظیفۀ مبارزاتی کمونیست‌ها برای دست‌یابی به سلاح‌های سه گانه مورد نیاز برای انقلاب است. بدون حزب کمونیست نمی‌توان به دو سلاح دیگر (ارتش خلق و جبهۀ متحد ملی) دست یافت. کمونیست‌ها قبل از هر چیز مکلف اند برای دست‌یابی به این سلاح مبارزه کنند و پس از آن‌که آن‌را به دست آوردند، با تکیه بر آن و تقویت و گسترش مورد لزوم آن، برای دست‌یابی به دو سلاح دیگر مبارزه نمایند.**

 **2 ـ رد طرح شعار جنگ مسلحانه به عنوان تاکتیک روز:**

 **در صفحۀ هفتم دشنام‌نامۀ «حجت الاسلام "کمونیست"، داروغۀ "جرگۀ مارکسیت- لنینیست‌- مائوئیست‌ها"» نوشتۀ شخص مجهول الهویه ای به نام "احمد برومند" در مورد ارتش توده‌یی و جنگ مسلحانه چنین موضع‌گیری صورت گرفته است:**

 **«تشکيل ارتش توده‌یی هم اکنون در دستور روز نيست، چه در شرايط کنونی ما جنگ مسلحانه نمی‌تواند به عنوان يک تاکتيک روز مطرح شود. ولی آن‌را به عنوان استراتژی نظامی خود در نظرداريم.»**

 **«اگر کسی به عنوان يک تاکتيک مبارزاتی روز، همين امروز جنگ مسلحانه را در افغانستان عليه امريکا و حتی عليه اخوان برای انقلابيون مطرح کند، حماقت کرده، تمام رفقای خود را، سازمان و حزب خود را به قتل‌گاه روان کرده و اين مبارزه نيست. هرگز همين امروز، چنين چيزی در دستور روز قرار ندارد.» (صفحۀ نهم دشنام‌نامه- تأکیدات همه جا از ماست)**

 **طرح موضوع به عنوان جنگ علیه امریکا و حتی علیه اخوان (تأکید از ما است) خیلی جالب است. اخوانی‌ها کیانند؟ اتحاد اسلامی سیاف، حزب اسلامی یونس خالص، جمعیت اسلامی، احزاب وابسته به جمهوری اسلامی ایران و حزب اسلامی. این‌ها مجموعاً و در اکثریت قریب به اتفاق اجزاء مهم رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریتالیست امریکایی و متحدین شان بوده و هستند. آخرین حلقۀ این زنجیر، حلقۀ کوچک گلبدین حکمت‌یار بوده است که گویا بعد از سال‌ها مخالفت علیه رژیم و اشغال‌گران سرانجام به رژیم تسلیم شد و به بخشی از رژیم تبدیل گردید.**

**در شرایط اشغال امپریالیستی کشور جنگ علیه این دارودسته‌ها از جنگ علیه اشغال‌گران جدایی ناپذیر است. بنابرین طرح موضوع به عنوان جنگ علیه امریکا و حتی جنگ علیه اخوان- که در آن جنگ علیه اخوان نسبت به جنگ علیه امریکا از اولویت برخوردار است، خود وجهی از تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی را نشان می‌دهد. درست آن است که بگوییم که جنگ علیه امریکا و رژیم دست‌نشانده، به شمول تمامی دارودسته های اخوانی شامل در رژیم.**

 **یکی از وجوهات مشخص تسلیم‌طلبی ملی نیروهاای مثل "ساما" و "سازمان رهایی" این بوده و هست که ضمن شمولیت در رژیم پوشالی در درون لجن‌زار این رژیم به انتخاب دست زده و در ضدیت با اخوانی‌ها در پهلوی نیروهای غیراخوانی درون رژیم قرار گرفتند. استفاده از عبارت "حتی جنگ علیه اخوان" در واقع انعکاس این وضعیت تسلیم‌طلبانۀ شان است.**

 **"دشنام‌نامه" گفتۀ ذيل از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امريکائی" را با تأکيد مورد تائيد قرار می‌دهد:**

 **«هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ويرانی‌های زيادی را امپرياليست‌ها و فوندامنتاليست‌ها در جنگ‌های ويران‌گر شان بر کشور ما تحميل کرده اند، طرح شعار جنگ مسلحانه به مثابۀ يک تاکتيک روز، طرح بسيار احمقانه‌ای است که دشمنان چپ آن را به چپ نسبت مي‌دهند.» تأکید از ماست.**

 **به این دو جمله خوب توجه کنید تا تسلیمی و تسلیم‌طلبی "بامداد" و شرکاء را به وضوح ببینید:**

**«چه در شرايط کنونی ما جنگ مسلحانه نمی‌تواند به عـنـوان يـک تـاکـتـيـک روز مـطـرح**

**شود.»، «طرح شعار جنگ مسلحانه به مثابۀ يک تاکتيک روز ، طرح بسيار احمقانه ای**

**است که دشمنان چپ آن را به چپ نسبت مي‌دهند.»**

 **در هر دو جمله طرح شعار جنگ مسلحانه به مثابۀ يک تاکتيک روز رد می‌گردد، بدین معنا که نباید برای جنگ مسلحانه تبلیغ و ترویج نمود. آن‌ها مخالفت صریح خود را با "طرح شعار جنگ مسلحانه" اعلام می‌کنند و آن ‌را يک «طرح بسیار احمقانه» می‌خوانند. چرا این‌کار را می‌کنند؟ به دلیل این‌که دیگر روحیۀ مبارزاتی شان‌را از دست داده و مبارزات قهرآمیز و جنگ توده‌یی طولانی که روزی سرلوحۀ کاروپیکار تبلیغی و ترویجی جریان دموکراتیک نوین بود را به دور انداخته اند و راه و شیوۀ مسالمت‌آمیز و قانونی به «شیوۀ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را برگزیده اند، به همین دلیل است که می‌گویند: «بگذارامپرياليست‌های اشغال‌گر افغانستان ويران را آباد نمايند و در اين کشورعقب‌مانده سرمايه‌داری و طبقۀ کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رايج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند . به اين ترتيب برای کمونيست‌ها زمينۀ ايجاد حزب کمونيست و پيش‌برد مبارزات کمونيستی فراهم مي‌گردد.»**

 **«در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه‌‌ها [بخوان لویه جرگه‌ها] و غیره نیز می‌توان نماینده فرستاد، اما با برنامه‌ی روشن و موضع انتقادی از همه نابسامانی‌ها و افشای زدوبندها و خوردوبردها و سیاست‌های ضد مردمی حکام وقت.»**

 **طوری که مشخص می‌شود اسناد منتشره از طرف "بامداد" و شرکاء نه تنها شعار جنگ انقلابی را مطرح نمی‌کنند، بل‌که جنگ انقلابی را مطلقاً کنار گذاشته اند. به همین علت است که طرح شعار جنگ انقلابی را در شرایط کنونی، «طرح بسیار احمقانه» و «طرح دشمنان چپ» معرفی می‌کنند.**

 **در بحث فوق‌الذکر شان به خوبی عیان است که آن‌ها با دور انداختن حزب کمـونـیـسـت**

**و طـرح شـعـار جـنـگ مـسـلـحـانـه در کـنـار اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار می‌گیرند و با مخالف صریح و آشکار با حزب کمونیست و طرح شعار جنگ مسلحانه کتاب و مقالات متعدد یکی پی دیگری برای بسط و تکامل منفی این افکار بیرون می‌دهند. آن‌ها آن‌قدر روحیۀ مبارزاتی شان را از دست داده اند که حاضر نیستند از اروپا و کانادا به داخل کشور بیایند و همین به اصطلاح مبارزات شان را در داخل کشور پیش برند، بل‌که از آن‌جا به نسخه پیچی برای مردم افغانستان می‌پردازند و کتاب و مقالات تسلیم‌طلبانه می‌نویسند.**

 **هرگاه یک نیروی سیاسی و حتی یک شخص، بی‌باور به طرح «شعار جنگ مسلحانه» و راه مقاومت جنگی باشد یا توان چنین کاروپیکاری را در خود نبیند، می‌تواند علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده به مقاومت غیرجنگی بپردازد، راه مخالفت سیاسی غیرجنگی علیه آن‌ها را در پیش گیرد و با آن‌ها هم‌کاری ننماید. بدین معنا که بازی‌های انتخاباتی شان را تحریم کند و در آن بازی‌ها شرکت نکند. این چنین مقاومتی نیز می‌تواند نقش معینی بدون این‌که نقش محوری داشته باشد بازی نماید.**

 **نقش محوری را در مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، که از طریق جنگ کشور را اشغال کرده اند و مقدرات کشور و مردمان کشور را در دست گرفته اند، فقط و فقط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست می‌تواند بازی نماید.**

 **اما به وضوح دیده می‌شود که نویسندگان "کتاب" و " مقالات" مورد بحث راه مقاومت غیرجنگی، یعنی عدم هم‌کاری با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را نیز در پیش نگرفته اند. در واقع آن‌ها در انتخابات نمایشی اشغال‌گران شرکت می‌کنند و از این طریق می‌خواهند جای معینی در "تخت پر خون" اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده داشته باشند و در ضمن این‌که در بازی‌های فریب‌کارانۀ اشغال‌گران و رژیم پوشالی شرکت می‌نمایند، مخالفت‌خوانی‌هاای نیز علیه آن‌ها می‌نمایند. آن‌ها این کار را به نفع شان می‌بینند. اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده این مخالفت‌خوانی‌ها را دقیقاً تحمل می‌کنند، زیرا چنین مخالفت‌خوانی‌ها به آن‌ها کمک می‌کند تا "آرایش دموکراتیک " شان‌ را برای بازی‌های سیاسی به‌تر به نمایش بگذارند. در واقع آن‌ها به این "آرایش" نیاز جدی د ارند.**

 **برای برهم زدن این نمایشات عوام‌فریبانه باید شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را مطرح ساخت و توده‌های ستم‌دیده و زحمت‌کشان کشور را در این مسیر مبارزاتی ره‌نمایی نمود. در واقع جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، و در شرایط کنونی تبلیغ و ترویج برای آن، شکل عمدۀ مقاومت توسط ما است و اشکال مبارزاتی غیرجنگی، علی‌رغم این‌که غیر قابل انصراف اند، نقش تابع و فرعی دارند**.

  **حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در شرایط کنونی در مرحلۀ تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، به مثابۀ شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان مبارزاتش را به پیش برده، تمامی اشکال دیگر مبارزاتی را در تابعیت ازین مبارزه و در خدمت اجرا و پیش‌برد این وظیفۀ عمده به پیش هدایت می‌کند.**

 **«قبل از شروع جنگ، تدارک برای برپایی آن و پس از آن‌که برپا گردید پیش‌برد اصولی و موفقیت‌آمیز آن به مثابۀ محور تمام اشکال فعالیت‌های مبارزاتی حزب و توده‌ها محسوب می‌گردد. عدم توجه به این امر در نهایت به هیچ چیز دیگری جز بی‌توجهی به امر کبیر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و کلاً انقلاب دموکراتیک نوین تمام نخواهد شد.**

 **اولین و مهم‌ترین عرصۀ تدارک برای برپایی و آغاز جنگ، تدارک ایدیولوژِیک ـ سیاسی و تشکیلاتی خود حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است؛ زیرا که حزب آغازکننده و رهبری‌کنندۀ جنگ است. بدون تدارک ایدیولوژیک ـ سیاسی و تشکیلاتی خود حزب نمی‌توان خط نظامی درست و اصولی را تدوین نمود و به پیش برد.» (شمارۀ یازدهم شعلۀ جاوید ـ دور سوم)**

 **3 ـ مبارزۀ مسالمت‌آمیز علنی و قانونی یا مخفی و غیرقانونی.**

 «**باید تشکل سرتاسری را به مثابه بدیل سومی در جامعه بنیاد نـهـاد و هـم خـود و هـم**

**مردم را از سـرگـردانـی، بـی‌بـرنـامـگـی و قـحـط شخصیت رهانید. آن بدیل به حیث یک نیروی منسجم با برنامه می‌تواند در تمام عرصه‌های ممکن با قدرت و توان‌مندی حضور بـیـابـد. نمایندگانش در پارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آن‌چه نادرست و خلاف منافع مردم است موضع‌گیری روشن بکنند و طرح‌های سالم خود را به گوش مردم برساند.» (و. آئیژ ـ افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحۀ 213 ـ تأکید روی کلمات از ماست)**

 **«در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه‌ها و غیره نیز می‌توان نماینده فرستاد، اما با برنامه‌ی روشن و موضـع انتـقـادی از هــمـه نـابسامانی‌ها و افشای زدوبندها و خوردوبردها و سیاست‌های ضد مردمی حکام وقت.» (و. آئیژ ـ افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی... صفحۀ 225 ـ تأکید روی کلمات از ماست)**

 **هرگاه به نقل‌قول‌های بالا توجه نمایید به درستی درک می‌کنید که چرا "و. آئیژ"،"بامداد" و شرکاءِ آن «شعار جنگ مسلحانه را یک کار بسیار احمقانه» می‌خوانند. آن‌ها با رد قهر انقلابی شیوۀ مبارزات مسالمت‌آمیز علنی، قانونی و پارلمانی را به شیوۀ "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در پیش گرفته اند.**

 **شاید در این‌جا صدای اعتراض "بامداد" بلند شود که نه خیر! ما در ارتباط با "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" گفتیم که:**

**«خلقی‌ها و پرچمی‌ها زیر نام سوسیالیزم و کمونیسم جنایات بی‌شماری را بر مردم ما روا داشتند، که زخم‌های آن تا هنوز التیام نیافته است. مردم بدون آن که مفهوم سوسیالیسم و کمونیسم را بدانند که چیست و چه هدفی دارد، تا این اصطلاحات از زبان خارج گردد، عکس‌العمل نشان می‌دهند، که گویا نمونۀ سوسیالیسم را در زمان حاکمیت باند وطن‌فروش خلق و پرچم دیده اند.»**

 **دست نگهدارید آقایان! این بحث به معنای رد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نیست، بل‌که عملاً به معنی حمایت از طرح‌های پارلمانتاریستی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" است و بدین معناست که ما دیگر نباید دنبال سوسیالیزم و کمونیزم برویم، زیرا «مردم فوراً عکس‌العمل نشان می‌دهند». اصل هدف نویسنده، بسط و تکامل منفی همان بحث "و. آئیژ" و شرکاء در مورد ایجاد حزب کمونیست در افغانستان است. به عقیدۀ "بامداد" چون شرایط برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان موجود نیست باید طبق گفتۀ "و. آئیژ" و شرکاء عمل کرد. یعنی:**

 **«بگذارامپرياليست‌های اشغال‌گر افغانـسـتـان ويـران را آبـاد نـمـايـنـد و در ايـن کـشـور**

**عقب‌مانده سرمايه‌داری و طبقۀ کارگر را رشد و پرورش دهند و توأم با آن دموکراسی را رايج سازند و سطح فرهنگی جامعه را ارتقا دهند. به اين ترتيب برای کمونيست‌ها زمينۀ ايجاد حزب کمونيست و پيش‌برد مبارزات کمونيستی فراهم مي‌گردد.»**

 **این است معنای حقیقی بسط و تکامل منفی بحث "و. آئیژ و شرکاء.» این بحث حتی بدتر از تزهای رویزیونیستی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می‌باشد. خواننده هرگاه به مرام نشراتی جریدۀ خلق و پرچم مراجعه نماید، هیچ‌گاه به چنین لاطایلاتی بر نمی‌خورد.**

**در شرایطی کنونی افغانستان اشغالی مسألۀ مبارزات مخفی غیرعلنی و حزب مخفی غیرقانونی و مبارزات علنی قانونی و پارلمانی و حزب علنی قانونی یکی از مهم‌ترین مسایل عمدۀ بحثی است.**

 **این مسأله به طور جدی خط مرز میان انقلاب و ضد انقلاب و یا به عبارت دیگر مرز میان مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها و دشمنان مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم را به طور عریان مشخص می‌سازد، آن‌ها را به دو صف کاملاً جداگانه و در مقابل هم قرار می‌دهد. در شرایط کنونی این پرسش به میان می‌آید که آیا حزب مخفی و غیرقانونی ضروری است یا نه؟ از نظر تسلیمی‌ها، تسلیم‌طلبان و رفرمیست‌ها جواب منفی است. زیرا آن‌ها چشم امید به اصلاحات اشغال‌گران و دموکراسی دم بریدۀ شان دوخته اند. آن‌ها همه اعتقادات خود را نسبت به توده‌ها از دست داده اند. بدین مناسبت از اشغال‌گران می‌خواهند که با "قاطعیت" «افغانستان ویران را آباد کنند» تا گویا شرایط برای مبارزات طبقۀ کارگر آماده شود!!**

 **این دیگر اپورتونیرم محضِ تسلیم‌طلبانه است که از اشغال‌گران بخواهیم تا «افغانستان ویران را آباد کنند و سرمایه‌داری و طبقۀ کارگر را در کشور رشد دهند.» آ‌ن‌ها براساس این استدلال بی‌پایه به ساختن احزاب علنی راجستر شده پرداخته و به مبارزات علنی و قانونی روی‌آورده اند. در حالی‌که تاریخ انقلابات جهان و به خصوص انقلاب 1917 اکتوبر و انقلاب 1949 چین بی‌بنیاد بودن مبارزات علنی و قانونی را به خوبی نشان داده است و ثابت ساخته است که نیروهاای که به ساختن احزاب قـانـونـی،عـلـنـی و**

**مبارزات علنی و قانونی روی آوردند یا نابود شدند و یا این‌که در صف بورژوازی در**

**مقابل نیروهای انقلابی ایستادند. ما در شماره 13 شـعـلـۀ جاوید دور چهارم به صراحت گفتیم که:**

 **«تسلیم‌طلبان با هدیۀ ناچیز اشغال‌گران تن به صلح خفت‌باری دادند. امروز تسلیم‌طلبان رفرمیست تخم علف‌های هرزِ مبارزه بر ضد مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده را کاشته اند و می‌کارند. هرگاه به این شیوۀ مبارزاتی شان توجه نکر‌ده و از این مبارزات دست نکشند یقیناً فردا یا نابود می‌شوند و یا در صف سرکوب‌گران انقلاب می‌ایستند.»**

 **مائوتسه‌دون در اثر معروفش ("دربارۀ تضاد") مي‌گويد:**

 **«در جامعۀ طبقاتي، انقلاب و جنگ‌هاي انقلابي اجتناب ناپذيرند، بدون آن‌ها نه جهشي در تكامل جامعه امكان پذيراست و نه ممكن است كه طبقۀ ارتجاعي حاكم واژگون گردد تا مردم بتوانند قدرت دولتي را به دست گيرند.»**

 **به همين ترتيب در اثرِ دیگری به نام "جنگ و مسائل استراتيژي" گفته است:**

 **«وظيفۀ اساسي انقلاب وعالي‌ترين شكل آن در دست گرفتن قدرت دولتي به راه‌هاي مسلحانه است يعني حل مسئله به وسيله جنگ. اين پرنسيپ ماركسيستي– لنينیستي يك اعتبارعمومي دارد و نه فقط در چين بل‌كه براي ساير كشورها نيز معتبراست.**

 **معذالک در حالی‌که اصل یکی است، حزب پرولتاریا آن را بر حسب شرایط مختلـف بـه**

**طرق گوناگون عملی می‌گرداند. در کشور سرمایه‌داری، صرف‌نظر از دوران فاشیزم و دوران جنگ، شرایط از این قرار اند: در درون کشور دیگر فیودالیزم وجود ندارد، رژیم دموکراسی بورژوازی بر قرار است. این کشورها در مناسبات خارجی خود زیر ستم ملی نیستند بل‌که بر عکس بر ملت‌های دیگر ستم روا می‌دارند. با توجه به این خصوصیات وظایف حزب پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری عبارت از اینست که طی یک دوران طولانی مبارزۀ قانونی کارگران را آموزش دهد و نیرو جمع کند و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهایی سرمایه‌داری آماده نماید. مسایلی که در این کشورها مطرح اند عبارت اند از: مبارزۀ قانونی طولانی، استفاده از تربیون پارلمان، اعتصابات اقتصادی و سیاسی، سازمان‌دهی سندیکاها و آموزش کارگران. در این کشورها شکل سازمانی، قانونی است، شکل مبارزه خونین نیست (به جنگ متوسل نمی‌شود) در مسئلۀ جنگ، احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری بر ضد هر جنگ امپریالیستی که به دست کشورهای شان برپا می‌شود، به مبارزه بر می‌خیزند، هرگاه چنین جنگی بر پا شود، سیاست این احزاب فراهم آوردن موجبات شکست دولت ارتجاعی کشور خود خواهد بود. جنگی که این احزاب می‌خواهند، جنگ داخلی است که آن را تدارک می‌بینند. اما تا زمانی که بورژوازی واقعاً ناتوان نگردد، تا زمانی که اکثریت پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ داخلی مصمم نشود، تا زمانی که توده‌های دهقان داوطلبانه به پرولتاریا یاری نرسانند، این قیام و این جنگ نباید برپا شود و آن‌گاه که چنین قیام و یا جنگی برپا شد نخستین گام اشغال شهرها و سپس حمله به دهات خواهد بود، نه بر عکس. این است آن‌چه که احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری انجام داده اند، اینست آن‌چه که انقلاب اکتوبر روسیه بر آن صحه گذاشته است.**

 **در چین وضع طور دیگر است. ویژگی چین در اینست که کشور مستقل و دموکرات نیست بل‌که نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی است که در آن نظام دموکراتیک مستقر نیست بل‌که ستم فیودالی حکم‌فرما است، کشوریست که در مناسبات خارجی خویش از استقلال سیاسی بر خوردار نیست بل‌که زیر یوغ امپریالیزم قرار دارد. از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نیست و حق تشکیل اعتصابات هم برای کارگران وجود ندارد. در این‌جا وظیفۀ حزب کمونیست علی‌الاصول این نیست که مبارزۀ قانونی طویل‌المدتی را از سر بگذراند تا به قیام و جنگ برسد، و یا نخست شهرها را تصرف کند و سپس دهات را، بل‌که درست عکس اینست.**

 **... اما وقتی که امپریالیزم به چین حملۀ مسلحانه می‌کند، حزب باید کلیه طبقات و کلیه**

**قشرهای اجتماعی کشور را که با متجاوزین خارجی مخالفند، بر ضد دشمن بیگانه در جنگ ملی متحد سازد ...» (تاکیدات از ما است.)**

 **این است مسایل اساسی مائوئیزم در کشورهای مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی. در این کشورها هیچ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی حق ندارد که به بازی‌های عوام‌فریبانۀ اشغال‌گران و رژیم پوشالی تن داده و به بازی‌های انتخاباتی و پارلمانتاریستی بیفتد. در چنین کشورهاای پارلمان از دیدگاه مائوئیستی هم از لحاظ تاکتیکی و هم از لحاظ استراتیژیکی تحریم است.**

 **به همین علت است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان اشغال کشور تا کنون تمام شیوه‌های انتخاباتی اشغال‌گران و رژیم پوشالی را تحریم نموده است و تحریم مذکور‌ را برنامه‌یی ساخته است.**

 **درین گفتارِ مائوتسه‌دون به خوبی تفاوت میان راه انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره ـ نیمه فیودالی و یا نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی به طور صریح مشخص گردیده است. کسی که به آن عمل نکند یک ضد انقلابی تمام عیار است. مائوتسه‌دون این مطلب را در کتاب "مسایل جنگ و استراتیژی" به طور روشن تشریح و توضیح نموده و تأكيد کرده است كه:**

 **«تجربيات مبارزات طبقاتي در دوران امپرياليزم به ما مي‌آموزد كه طبقۀ كارگر و توده‌هاي زحمت‌كش فقط به وسيلۀ تفنگ می‌توانند بر بورژوازي و مالكين مسلح پيروزشوند. در اين مورد مجازيم بگویيم كه تمام جهان را فقط با كمك اسلحه مي‌توان تغييرداد.»**

 **او هم‌چنین در مورد ساختمان حزب تأکید می‌کند که:**

 **«حزب کمونیست به طور عمده در رابطه با مبارزۀ مسلحانه، ساخته می‌شود و رشد و**

**توسعه می‌ یابد و نه در رابطه با مبارزات قانونی و شهری، زیرا مبارزۀ مسلحانه شکل عمدۀ مبارزه است و نه مبارزات قانونی شهری. البته در رابطه با گذاردن کار عمده در خدمت مبارزۀ مسلحانه، باید در انواع مبارزات علنی و غیرعلنی، قانونی و غیرقانونی در شهرها و دهات تحت تسلط دشمن نیز وارد شد و میان آن‌ها پیوند مناسبی ایجاد نمود.» (ساختمان حزب ـ صفحۀ 68ـ تأکید از ما است)**

 **در این‌جا به خوبی خط ضد انقلابی "بامداد" و شرکاء به وضوح خود را به نمایش می‌گذارد. مائوتسه‌دون تأکید می‌کند که حزب کمونیست در رابطه با مبارزۀ مسلحانه رشد و ساختمان می‌یابد و مبارزۀ مسلحانه را شکل عمدۀ مبارزه می‌داند. اما "بامداد" و شرکاء برعکسِ مائوتسه‌دون ایجاد حزب کمونیست را به اشغال‌گران امپریالیست مربوط می‌دانند و از آن‌ها می‌خواهند که با رشد بورژوازی زمینۀ ایجاد حزب کمونیست در افغانستان را مهیا سازند! نمی‌توان به این "نبوغ" ضدانقلابی نفرین نثار نکرد.**

 **از بحث مائوتسه‌دون این نتیجه به دست می‌آید که مبارزۀ مخفی و غیرقانونی در جوامع مستعمره ـ نیمه فیودلی یا نیمه فیودالی- نیمه مستعمره شکل عمدۀ مبارزه است، نه مبارزات علنی، قانونی و شهری. به همین سبب مائوتسه‌دون تأکید دارد که:**

 **«جهان را فقط با کمک اسلحه می‌توان تغییر داد.»**

 **این بدان معنی است كه بدون ارتش و قهر انقلابی نمي‌توان طبقۀ حاكمۀ ارتجاعي را از پا درآورد و قدرت سياسي را به دست آورد.**

 **اینک می‌بینیم که لنین در مورد احزاب غیرقانونی و مخفی و هم‌چنین احزاب قانونی و علنی چه می‌گوید:**

 **«پشتی‌بانی از هر بر آمد انقلابی توده‌یی، بسط و توسعه و تشدید آن، ایجاد سازمان‌های غیرعلنی که بدون آن حتی در کشورهای "آزاد" هم نمی‌توان حقیقت را به اطلاع مردم رساند (تأکید اول از لنین و تأکید دوم از ما است). این است تمام برنامۀ عمل سوسیال دموکراسی.» (لنین ـ اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم ـ صفحۀ 390)**

 **این بحث لنین به خوبی بیان‌گر آنست که حتی در کشورهای سرمایه‌داری باید مبارزات را از طریق سازمان‌های غیرعلنی یعنی غیرقانونی و به شکل مخفـی پـیـش بـرد، زیـرا کـه**

**بدون آن «در کشورهای "آزاد " هم نمی‌توان حقیقت را به اطلاع مردم رساند.»**

 **طوری‌که قبلاً هم بیان داشتیم لنین آن سوسیال دموکرات‌های روسیه را که از حزب غیرقانونی و مخفی روی برتافته بودند، انحلال‌طلب خطاب نموده و می‌گوید، آن‌ها می‌خواهند که:**

 **«به خاطر این واقعیت که شرایط عوض شده اند، حزب ما باید خود را با جنبش قانـونـی**

**انطباق دهد. آن‌ها در واقع ممنوع بودن حزب خود را پدیده‌ای عارضی، "غیر طبیعی" و**

**بازمانده‌ای از گذشته می‌دانند، و از نظر آن‌ها چیز اصلی و اساسی فعالیت قانونی است. باید گفت که این تز به طور منطقی از ارزیابی "لحظۀ کنونی" که آقای گره دسکول (Gredeskoul ) بیان‌گر آن است، ناشی می‌شود که طبق آن روسیه نه به یک انقلاب، بل‌که به فعالیت قانونی نیاز دارد.**

 **غیرقانونی بودن حزب کادت‌ها پدیدۀ عارضی و استثنایی در سیستم عمومی "فعالیت قانونی" است و از این‌جا به طور منطقی نتیجه می‌شود که سازمان غیرقانونی باید «خود را با جنبش قانونی» انطباق دهد. این است شیوۀ کادت‌ها.**

 **حزب سوسیال‌دموکرات، نظر کاملاً متفاوت دارد. نتیجۀ بنیادی ارزیابی این حزب از لحظۀ کنونی این است که انقلاب ضروری است و نزدیک می‌شود. شکل‌های تکاملی‌ای که به انقلاب منجر می‌شوند، تغییر یافته اند، اما اهداف تغییر نیافته اند. از این واقعیت، ما این نتیجه را می‌گیریم که سازمان‌دهی باید تغییر یابند، که شکل "هسته"ها باید انعطاف بیش‌تری داشته باشد و این که تکامل این هسته‌ها در بیش‌تر اوقات نه به صورت مستقیم، بل‌که با واسطۀ سازمان‌های "پیرامونی" قانونی صورت می‌گیرد و غیره. همۀ این‌ها بارها در قطع‌نامه‌های حزب تکرار شده اند. آن‌هایی که از "انطباق" سازمان غیرقانونی با جنبش قانونی سخن می‌گویند، ایده‌ای مطلقاً غلط از این تغییر شکل‌های سازمان غیرقانونی ارائه می‌دهند. مسئله اصلا این نیست! [یعنی مسئله اصلاً انطباق سازمان غیرقانونی با جنبش قانونی نیست.] سازمان‌های قانونی تکیه‌گاه‌هایی هستند که امکان می‌دهند ایدۀ هسته‌های غیرقانونی به درون توده‌ها نفوذ کنند. این بدان معنی است که ما شکل تأثیرگذاری خود را تغییر می‌دهیم، به این منظور که به این تأثیرگذاری جهتِ غیرقانونی بدهیم.» (دو مقاله از و. ا. لنین ـ مارکسیزم و رفرمیزم و حزب غیرقانونی و فعالیت قانونی ـ صفحۀ 30 ـ 31 ــ تأکیدات از ما است)**

 **از دیدگاه لنین فعالیت‌های علنی و قانونی باید تحت رهبری شاخه‌های غیرقانونی پیش برده شود، زیرا در فعالیت‌های قانونی نمی‌توان شعا‌رهای انقلابی (سرنگونی) را مطرح کرد. طرح شعارهای انقلابی، به خاطر سرنگونی فقط از طریق مخفی و غیرقانونی یعنی از طریق تبلیغ و ترویج مخفی امکان پذیر است. زیرا قوانینی که رژیم‌های ارتجاعی به تصویب می‌رسانند برای حفظ و بقای شان می‌باشد نه سرنگونی رژیم‌های شان، بناءً شعارهای انقلابی و سرنگونی را تحمل نمی‌کنند.**

 **طبق گفتۀ لنین جنبۀ عمدۀ فعالیت‌های هر حزب کمونیست، حتی در کشورهای امپریالیستی، باید مبتنی بر مبارزات مخفی و غیرقانونی باشد؛ حزب مخفی و غیرقانونی که دارای هسته‌ها و سازمان‌های مخفی بوده و رهبری فعالیت‌های علنی را در دست داشته باشند.**

 **در اوضاع و احوالی که افغانستان یک کشور مستعمرۀ تحت اشغال می‌باشد، تسلیم‌طلبان هیچ توجه‌ای به مسایل فوق‌الذکر ندارند و خواهان فعالیت‌های کاملاً علنی و قانونی اند و از دیگران نیز می‌خواهند تا از حزبیت روی برتافته و به فعالیت‌های علنی و قانونی روی بیاورند.**

 **باید تفاوت میان فعالیت‌های علنی و قانونی را درک کرده و از هم تفکیک نمود. هر فعالیت علنی، قانونی نیست. اما هر فعالیت قانونی علنی است. مثلاً بعضی از اعتصابات، تظاهرات و محافل توده‌یی علنی می‌توانند غیرقانونی باشند.**

 **بر این اساس احزاب مخفی و غیرقانونی می‌توانند نظر به شرایط و اوضاع مشخص جامعه از چنین فعالیت‌هایی استفاده نمایند. لذا نباید به بهانۀ مبارزات علنی احزاب قانونی و علنی ساخت و مبارزات را بر مبنای فعالیت‌های قانونی استوار نمود. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با آن‌که حزبش غیرقانونی و مخفی است، اما در عین‌حال به فعالیت‌های توده‌یی علنی نیز دست می‌زند و هم‌چنین در تظاهرات توده‌یی شرکت می نماید، این است تلفیق مبارزات مخفی با مبارزات علنی.**

 **جالب این است که همین موضع‌گیری‌های فردی هم از اروپا و کانادا صورت می‌گیرد، دلیل این است که نه تشکیل وجود دارد و نه هم برنامه‌ای و اکثریت بقایای سازمان مربوطۀ آن نیز با این چرندیات مخالف اند و با این موضع‌گیری‌ها موافقت ندارند. زمانی‌که خوب دقت نمایید مشخص می‌گردد که آن‌ها "مسیر مبارزاتی شجاعانۀ" ملالی جویا را در پیش گرفته اند و خواب وکالت و وزارت را در سر می‌پرورانند و هم اکنون نیز کسانی از آن‌ها به موقعیت‌های خوبی در رژیم دست‌نشانده رسیده اند.**

 **حال بحث و عمل‌کرد "بامداد" و شرکاء را با بحث‌ها و فعالیت‌های جریان دموکراتیک نوین در دورۀ دموکراسی قلابی ظاهر شاهی، مقایسه می‌کنیم تا مشخص شود که آن‌ها اصلاً دیگر به جریان دموکراتیک نوین منسوب نیستند. در دورۀ دموکراسی قلابی ظاهرشاهی افغانستان یک کشور نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی بود، نه یک کشور تحت اشغال امپریالیست‌های متجاوز بر کشور. البته در آن موقع رژیم یک رژیم وابسته به امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم بود، اما علی‌رغم این حالت، " شعله‌یی‌ها " با انتشار اعلامیۀ "مرگ بر انتخابات سرکاری" راه تحریم انتخابات پارلمانی ظاهرشاهی را در پیش گرفتند.**

 **حالا که کشور تحت اشغال قوت‌های مهاجم امپریالیستی قرار دارد و یک رژیم دست‌نشانده که مستقیماً توسط اشغال‌گران به میان آمده و پرورانده می‌شود در کشور به اصطلاح حکومت می‌کند، "بامداد" و شرکاء با طرح "بدیل سوم" هوای تشکیل "اپوزیسیون پارلمانی" را در سر می‌پرورانند. آن‌ها مدعی اند که انتخاب این راه، به‌ترین راه برای آبادی کشور ویران‌شده بوده و زمینه‌ساز "رشد طبقۀ کارگر" افغانستان می‌باشد. آن‌ها دورۀ مبارزات دهۀ چهل جریان دموکراتیک نوین را کاملاً به فراموشی سپرده اند. همان‌طوری که شعله‌یی‌ها انتخابات پارلمانی دورۀ شاهی نیمه مستعمراتی ظاهرخان را تحریم کردند و انتخابات پارلمانی دورۀ پارلمانی مستعمراتی و تشریفاتی اشغال‌گران را نیز با قاطعیت تحریم می‌نمایند. کسانی که این کار را نمی‌کنند و در خواب وکالت و وزارت اند، شعله‌یی محسوب نمی‌شوند. افتخارات شعله‌یی بودن به کسانی تعلق دارد که میراث‌های مبارزاتی جنبش را حفظ کرده آن را تکامل می‌دهند.**

 **4ــ دربارۀ نقش و اهمیت تیوری در جامعه:**   **«به نظر ما درست آنست که عمدتاً به پراتیک، که معیار حقیقت است، استناد گردد و نشان دهیم که چه کاری به جز تخریب دیگران، که هیچ سودی به انقلاب و سرنوشت مردم ندارد، انجام داده ایم. ما فکر می‌کنیم که در شرایط موجود به‌تر است که راه‌های بیرون رفت از بن‌بست کنونی را جست‌وجو کنیم، و زمینه‌های اتحاد را مساعد سازیم تا قطره‌ها به دریای بیکران و خروشان مبدل گردد و خنجرها را به سوی دشمنان مردم و سرزمین ما حواله کنیم، این است وظیفه یک کمونیست انقلابی. نوحه‌سرایی به یاد مجید...و هم‌رزمان شان بدون پراتیک انقلابی هیچ دردی را دوا نمی‌کند و چنان‌چه گفته اند تیوری انقلابـی بـدون عـمـل انـقـلابـی چـیـز بیهوده است.» (بامداد ـ واژۀ "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود ـ صفحۀ 2)**

 **این نقل‌قول حاوی چند نکته است که روی هر کدام مختصرا مکث می نماییم:**

 **الف : فریب‌کاری.**

 **ب : پیش‌نهاد وحدت و باور نداشتن به تیوری انقلابی:**

 **الف: فریب‌کاری سند: نوشتۀ دو صفحه‌یی "بامداد" کاملاً ضد حزبی است. او اعتقاد دارد که شرایط افغانستان آماده برای پذیرش کمونیزم نیست و نباید که به فکر حزب کمونیست و مسایل کمونیستی برآمد. او کثافت‌کاری‌های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را برای تثبیت ادعایش مثال می‌آورد. (در این زمینه بعداً صحبت خواهیم نمود) از این دیدگاه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را که بحث‌های تیوریکی کمونیستی راه‌انداخته متهم می‌نماید که «واژۀ "کمونیست" را چاشنی خزعبلات نویسی» نموده است. هرگاه خواننده، سند دو صفحه‌ای را به دقت مطالعه نماید متوجه می‌شود که در سند چندین بار از «مارکسیزم»، «مارکسیزم یک تیوری علمی عام انقلابی است»، «کمونیست‌ها بالاترین اخلاق درست انسانی را دارند» و «وظیفۀ یک کمونیست انقلابی...» نام برده است.**

 **زمانی‌که یک فرد و یا یک گروه و تشکیل اعتقاد پیدا می‌کند که شرایط برای مبارزات کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست در افغانستان وجود ندارد و حینی‌که مردم با این کلمات روبروشوند «عکس‌العمل نشان می‌دهند»، هیچ‌گاه خودش از این کلمات استفاده نمی‌نماید. وقتی یک نفر از یک سو به بهانۀ شرایط علیه حزب کمونیست به مبارزه برمی‌خیزد و آن‌را رد می‌کند و از سوی دیگر از "مارکسیزم"، "کمونیزم" و "وظیفۀ کمونیست"ها صحبت می‌نماید، چه معناای جز عوام‌فریبی از آن مستفاد می‌گردد. از نقل‌قول فوق‌الذکر این نتیجه به دست می‌آید که نویسند‌ۀ سند «واژه کمونیست نباید چاشنی خزعبلات [(اراجیف، مضحکه)] نویسی شود» فریب‌کاری و عوام‌فریبی نموده است. لنین عوام‌فریبی را بدترین نوع اپورتونیزم می‌نامد:**

 **«من هرگز از تکرار این‌که عوام‌فریبان بدترین دشمنان طبقۀ کارگرند خسته نخواهم شد. این‌که بدترین... اند بدان علت است که آن‌ها محرک غریزه‌های ناپسند در جماعت می‌باشند و برای کارگران عقب‌مانده میسر نیست این دشمنان را که به سِمت دوستان آن‌ها به میدان می‌آیند و گاهی هم صمیمانه به میدان می‌آیند بشناسند. بدترین ـ بدان علت است که در دوران پراگندگی و تزلزل، در دورانی که جنبش ما تازه دارد سروصورت به خود می‌گیرد چیزی آسان‌تر از آن نیست که جماعت را عوام‌فریبانه به راهی سوق‌دهند که بعدها تلخ‌ترین آزمایش‌ها می‌تواند وی را به خطای خویش آگاه سازد. به این جهت است که شعار کنونی یک نفر سوسیال دموکرات روس باید مبارزۀ قطعی خواه علیه "سوابودا" باشد که به درجۀ عوام‌فریبی تنزل می‌نماید و خواه بر ضد "رابوچیه دلو"که نیز به درجۀ عوام‌فریبی تنزل می‌نماید.» (لنین ـ مجموع آثار و مقالات ـ چه باید کرد ـ صفحۀ 120)**

 **جای بدبختی این‌جاست که عوام‌فریبان وطنی ما بعد از «تلخ‌ترین آزمایش‌ها» به «خطای شان آگاه» نگردیده اند. آن‌ها بعد از همه شکست‌ها هنوز نتوانستند درک کنند که این همه شکست‌ها ناشی از "مشی" و "ایدیولوژی" شان می‌باشد.**

 **اصول مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی به ما می‌آموزد که هیچ ایدیولوژی مستقلی در ماورای طبقات و جنبش‌های آن‌ها نمی‌تواند به میان آید. در این‌جا فقط این مسأله مطرح است، یا ایدیولوژی ارتجاعی یا ایدبولوژی انقلابی، «بدیل سومی» نمی‌تواند وجود**

**داشته باشد. «بدیل سوم" یعنی نه ایدیولوژی ارتجاعی و نه هم ایدیولوژی انقلابی!**

 **اسلامیست‌ها چنین استدلال می نمایند که:**

 **«اسلام بین سرمایه‌داری و سوسیالیزم راه اعتدال را می‌پیماید» و شعار خمینی مبنی بر «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی!» بر همین پـایـه اسـتـوار بـود. بـنـا بـه قـول**

**لنین:**

 **«بدین جهت هرگونه کم‌بهادادن به ایدیولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری جستن از آن به معنای تقویت ایدیولوژی بورژوازی [و در کل ایدیولوژی ارتحاع است.» (چـه بـایـد**

**کرد ـ صفحۀ 50)**

 **هرگاه ایدۀ سوسیالیزم با جنبش کارگری و توده‌های ستم‌دیده ادغام نشود، خواهی نخواهی جنبش کارگری راه رفرم و پارلمانتاریزم را در پیش می‌گیرد. لنین می‌نویسد:**

 **«بدین جهت هر اندازه جنبش سوسیالیستی در یک کشور جوان‌تر باشد، به همان درجه نیز باید با شدت بیش‌تری علیه کلیه تلاش‌هاای که برای تحکیم ایدیولوژی غیرسوسیالیستی به کار می‌رود، بـه مـبـارزه بـرخـاسـت و کـارگـران را بـا قـاطـعـیـت بـیـش‌تـری از ناصحان بدی که هوراکشان بر"پر بها دادن عنصر آگاه" و غیره می‌تازند برحذر داشت.» (چه باید کرد ـ صفحۀ 53)**

 **ب : پیش‌نهاد وحدت و باور نداشتن به تیوری انقلابی:**

 **"بامداد" می‌گوید که:**

 **«در شرایط موجود به‌تر است که راه‌های بیرون رفت از بن‌بست کنونی را جست‌وجو کنیم و زمینه‌های اتحاد را مساعد سازیم تا قطره‌ها به دریای بیکران و خروشان مبدل گردد و خنجرها را به سوی دشمنان مردم و سرزمین ما حواله کنیم، این است وظیفۀ یک کمونیست انقلابی. نوحه سرایی به یاد مجید...و هم‌رزمان شان بدون پراتیک انقلابی هیچ دردی را دوا نمی‌کند، و چنان‌چه گفته اند تیوری انقلابی بدون عمل انقلابی چیز بیهوده است.»**

 **نمی‌توان از این پیش‌نهاد قدردانی و تشکر ننمود. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر این امر جداً پافشاری دارد و در این راه از همه پیش‌گام است. شعلۀ جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گویای این حقیقت است. ما جداً باور داریم که وحدت امر بزرگ و شعار کبیری است که هر مائوئیست و انقلابی باید سرلوحۀ مبارزاتی خویش قرار دهد. ولی وحدت فقط از طریق مبارزۀ ایدیولوژیک ـ سیاسی و انتقاد و انتقاد از خود به میان می‌آید. نه با گذشت تیوریک و پرنسیب فروشی.**

 **اما در طرح وحدت ظاهری که از طرف سند مطرح گردیده باز هم یک عوام‌فریبی وجود دارد.**

 **اول این‌که مدت دوسال یکی از اعضای حزب کمونیست (مائوئـیـسـت) افـغـانـسـتـان در**

**غرب کشور با یک تن از کادرهای یک بخش (فراکسیون) "ساما" دیدوبازدید داشت و در**

**حین دیدوباز دید، او حرف‌های رفیق ما را مبنی بر تضاد عمده و غیرعمده پذیرفت و حتی "ولید" را سرزنش می‌نمود که در مورد تضاد عمده غلط‌ نویسی می‌کند و رفقا چندین مرتبه به او خاطرنشان ساخته اند تا از این کارها دست بردارد، اما هنوز خودسری می‌کند. او طوری وانمود ساخت که دیگر با "ولید" نیست و دیگر مقالات شان به سایت رزمندگان ارسال نمی‌گردد، بل‌که به سایت خروش رعد می‌افتد. او حتی از تسلیمی "ساما" در هرات صحبت کرد و گفت خواسته تا "احمد" را از تسلیمی بکشد و به ایران انتقال دهد. او توضیح داد که چه‌گونه با احمد هم‌راه چهل نفر از کابل به هرات آمدند و از میدان هوایی هرات رژیم دست‌نشاندۀ روس‌ها چه‌گونه آن‌ها را تا شهر هرات با تانک‌ها اسکورت نمود. او گفت که هم‌راه چهل نفر هم صحبت کردم و تسلیم شدن "ساما"یی‌ها را در جبهۀ هرات به ایشان توضیح دادم و از آن‌ها خواستم تا به منجلاب نروند، اما رفتند. او گفت که "احمد" خواست تا مرا نیز به جبهه ببرد که با او نرفتم و دوباره برگشتم کابل و به عسکری رفتم.**

 **رفیق ما چندین مرتبه از او درخواست نمود تا یک جلسۀ رسمی بین حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و فراکسیون آن‌ها برگذار گردد و روی موضوعات روز صحبت گردد. این کادر "ساما" هر دفعه می‌گفت که هنوز روحیۀ رفقا آماده نیست و کوشش می‌کند تا روحیۀ رفقا را آماده سازد. از رفیق ما خواست تا حین آماده ساختن روحیۀ رفقا از موضع‌گیری علیه "ساما" در شعلۀ جاوید خودداری شود. ما هم این پیش‌نهاد را به خاطر ضرورت تدویر جلسۀ رسمی پذیرفتیم، اما در ظرف دوسال هیچ نشانه‌ای از آمادگی گرفتن آن‌ها برای گرفتن جلسه با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دیده نشد. یک دفعه که رفیق ما کابل آمده بود، این کادر "ساما" از رفیق ما خواست تا مقداری مواد از رفقایش گرفته و برایش برساند که این کار صورت گرفت. حینی‌که یک تن از روابط "ساما" مواد را به رفیق ما تسلیم نمود. رفیق ما از وی خواست که با یک رفیق دیگر در منطقه تماس بگیرد، او با تائید این پیش‌نهاد گفت:**

 **«شما با ... صاحب موضوع را در میان بگذارید، هر چه ... صاحب گفت همـان کار را**

**می‌کنیم» این موضوع با "... صاحب" در میان گذاشته شد، اما چنین رابطه ای به میان نیامد. حینی‌که یکی از تسلیم‌طلبان از اروپا به افغانستان می‌آید و به غرب کشور می‌رسد فوراً "... صاحب" دو نفر را از کابل می‌خواهد و با آن تسلیم‌طلب وارد مذاکره می‌گردند. این مسأله کاملاً آشکار است که طرح وحدت نویسندۀ سند در قدم اول با تسلیم‌طلبان "ساما" است تا بخش‌های گوناگون (از تسلیم‌شدگان تا تسلیم‌طالبان) "ساما" را جمع نماید و بعد با بقیۀ تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان در صورت امکان متحد شود. طوری‌که معلوم گردید "... صاحب" هم بیش از همه تسلیم‌طلب است، زیرا که او اولاً در غرب کشور اسناد تسلیم‌طلبان را پرنت نموده و توزیع می‌نماید و ثانیاً از نقدِ شعلۀ جاوید علیه تسلیم‌طلبی "ساما" ناراض گردیده و متن اصلی "دشنام‌نامۀ" جناب "احمد برومند" را در سایت مربوطه‌اش انداخته و آن را پرنت نموده در منطقه اش توزیع نموده است. لذا موضعی که علیه تسلیم‌طلبی "ساما" داشته دروغ بوده و درین مورد به نیرنگ‌بازی پرداخته است.**

 **دومً این‌که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یقین دارد که وحدت از طـریـق مبارزۀ ایدیـولـوژیـک ـ سیـاسـی بـه دسـت مـی‌آیـد. هرگاه وحدت از این طریق به دست آید موجب استحکام و گسترش حزب کمونیست می‌گردد و اگر از طریق گذشت‌ها و سازش‌کاری‌ها صورت گیرد در آن صورت باعث تضعیف روحیۀ رزمندگی و فساد ایدیولوژیک ـ سیاسی می‌گردد. مبارزۀ ایدیولوژیک- سیاسی حتی در درون حزب کمونیست بازتاب مبارزۀ طبقاتی در درون جامعه و مبارزه بین کهنه و نو است. حفظ خصلت پرولتری یک حزب مربوط به مبارزۀ آن علیه مشی‌های غیرپرولتری و نفوذ ایدیولوژی‌های ارتجاعی (بورژوایی، خرده‌بورژوایی و حتی فیودالی) است. اگر یک حزب کمونیست در مبارزات درون حزبی خویش به سازش تن دهد در جامعه نیز به سازش طبقاتی تن خواهد داد. "ساما" در این عرصه دارای تجارب تلخی است که سراسرِ حیات سیاسی آن را در بر گرفته و عواقب نظری و عملی تسلیمی و تسلیم‌طلبی طبقـاتی و مـلـی**

**را بـرای آن سازمان بار آورده است.**

 **لنین با صراحت اعلام نموده که:**

 **«وحدت امر بزرگ و شعار کبیری است! اما طبقۀ کارگر به وحدت مارکسیست‌ها نـیـاز**

**دارد نه به وحدت مارکسیست‌ها با دشمنان و تحریف‌کنندگان مارکسیزم.» (لنین ـ کلیات ـ**

**جلد 20 ـ صفحۀ 11)**

 **امروز در جامعۀ افغانستان به خوبی مشاهده می‌کنیم که از نظر شجاعت، مقاومت، فداکاری و کینۀ عمیق علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی کم‌بودی نیست، اما توده‌ها بدون رهبری یک حزب کمونیست نمی‌توانند به طور کامل از این کیفیات برای پیروزی استفاده نمایند. چرا در ظرف 18 سال نیروهای کمونیست و انقلابی نتوانسته اند در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی شرکت نمایند و توده‌ها از چنین رهبری در جنگ مقاومت محروم اند؟ پاسخ این سوال را از زبان لنین می‌شنویم:**

 **«در حقیقت امر هم تا کنون کسی گویا شکی نداشته است که نیروی جنبش امروز در بیداری توده‌ها (به ویژه پرولتاریای صنعتی) و ضعف آن در نارسایی آگاهی و روح ابتکار در رهبران انقلابی است.» (لنین ـ مجموع آثار و مقالات ـ چه باید ـ صفحه 83)**

 **بعد از اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا موج تسلیمی و تسلیم‌طلبی با تمام قدرت سر بلند نمود. تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان فقط چشم به لطف و مرحمت اشغال‌گران دوخته و معتقد اند که اشغال‌گران:**

 **«کشور ویران را آباد و بورژوازی و طبقۀ کارگر را رشد می‌دهد و دموکراسی را در کشور رونق می‌دهد و شرایط را برای ایجاد حزب کمونیست آمده می‌سازد.»**

 **آن‌ها که با این کشف محیرالعقول نه تنها با تمام قدرت به خراب‌کاری علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پرداخته اند، بل‌که خواهان آنند که تا زمان آبادی کشور ویران شده و رشد بورژوازی و طبقۀ کارگر و رونق دموکراسی از طرف اشغال‌گران نباید دنبال شعارها و کاروپیکار کمونیستی رفت. آن‌ها با این دیدگاه به نفی عنصر آگاه و پیش‌آهنگ رسیده اند و تلاش می‌ورزند زیر نام پراتیک از تیوری من درآوردی که هیچ‌گونه پایۀ مادی ندارد دفاع نمایند. به این قسمت بحث شان توجه نمایید:**

 **«به نظر من درست آن است که به پراتیک، که معیار حقیقت است، استناد گردد.... نوحه سرایی به یاد مجید... و هم‌رزمان شان بدون پراتیک انقلابی هیچ دردی را دوا نمی‌کند و چنان‌چه گفته اند تیوری انقلابی بدون عمل انقلابی چیز بیهوده است.»**

 **دقیقاً که معیار سنجش حقیقت پراتیک اجتماعی است. اما هدف نویسندۀ سند به معنای چشم‌پوشی از نقش تیوری است. ختم جملۀ فوق به خوبی بیان‌کنندۀ اهداف نویسنده در بی‌اهمیت تلقی نمودن نقش تیوری است. در گفتۀ فوق به خوبی مشاهده می‌شود که نویسنده نمی‌خواهد وابستگی تیوری و پراتیک اجتماعی باهم را درک کند. به این طریق به دنبال ماتریالیزم تخیلی قبل از مارکس گام برمی‌دارد.**

 **حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باورمند است که تیوری از پراتیک سرچشمه می‌گیرد و در پیوند با پراتیک رشد می‌یابد. به همین طریق پراتیک بدون تیوری چون آب هرزی است که سمت معینی ندارد و شناخت ما را از یک پدیده ژرفا و جهت نمی‌بخشد. ما باور داریم که رهبری انقلابی از میان توده‌ها و در جریان مبارزۀ توده‌ها به وجود می‌آید و در پیوند با توده‌ها و مبارزۀ ایشان رشد می‌کند، اما بدون رهبری، جنبش توده‌ها یک جنبش خود به خودی است که سمت نیافته و در نتیجه در سیستم ارتجاعی و ضد انقلابی مستعمراتی- نیمـه فیودالی حاکم حل می‌گردد.**

 **مائوئیست‌ها هیچ‌گاه تیوری و پراتیک را از هم جدا بررسی نمی‌کنند، بل‌که معتقد اند که هر دو در پیوند تنگاتنگ باهم قرار دارند، همان‌طوری که بدون پراتیک تیوری موجود نیست و در عین‌حال «بدون تیوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی وجود ندارد.» دیدن یکی و ندیدن دیگری ذهنی‌گری مطلق بوده و به متافیزیزم می‌انجامد.**

 **«... تیوری هرگاه با پراتیک انقلابی توأم نگردد، چیز بی‌موضوعی خواهد شد، همان‌طوری که پراتیک نیز اگـر راه خویشتن را بـا پرتو تیوری انقلابی روش نکند کور و**

**نابینا می‌گردد.» (استالین ـ "در بارۀ اصول لنینیزم" ــ قسمت 3)**

 **مائوتسه‌دون گفته است که اگر چه پراتیک در مجموع بر تیوری الویت دارد، ولی این رابطه در زمان‌هاای معکوس می‌گردد:**

 **«زمانی که قرار است وظیفه‌ای انجام شود اما هنوز خط هدایت‌کننده، اسلوب، بـرنـامـه**

**یا سیاست برای آن وجود ندارد، مسئلۀ عمده و تعیین‌کننده عبارت از تصمیم‌گیری بر روی**

**یک خط ره‌نما، اسلوب، برنامه یا سیاست است.» (مائوتسه‌دون ـ دربارۀ تضاد- تأکید از ماست")**

 **در این‌جا به خوبی دیده می‌شود که مائوتسه‌دون شدیداً به اهمیت خط، تیوری و سیاست که به مقولۀ آگاهی تعلق دارد و می‌تواند به واقعیت مادی پراتیک انقلابی تبدیل شود تکیه می‌نماید.**

 **همان طوری‌که مائوتسه‌دون بر وابستگی تیوری به پراتیک تأکید دارد، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان معتقد است که رابطه میان زیربنا و روبنا تضادی را تشکیل می‌دهد که در مجموع زیربنا جنبۀ عمده را دارا می‌باشد. ولی در شرایط مشخص می‌تواند روبنا جنبۀ عمده را اختیار نماید. علاوه بر این روبنا نقش محرک را در تغییر زیربنا بازی می‌کند.**

 **مسایل مطروحۀ فوق‌الذکر از جملۀ مسایل اساسی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی است که "بامداد"و شرکاء بویی از آن نبرده اند. بنا به عدم درک این مسئله است که تا کنون از یک خط سیاسی مدون انقلابی برخوردار نیستند. تدوین یک خط انقلابی بدون آموزش ایدیولوژی مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی امکان‌پذیر نیست. به همین علت است که لنین روی آموزش تأکید مکرر می‌نماید:**

 **«ما باید به هر قیمتی که شده در این راه گام برداریم، که نخست بیاموزیم، سپس بیاموزیم و بازهم بیاموزیم، و آن‌گاه آن قدر پیش رویم که اطمینان حاصل کنیم که آموختن، یک واژه مرده نباشد، بل‌که قسمتی از خود وجود ما و کاملاً جزئی از اجزای متشکلۀ زندگی اجتماعی ما باشد.» (لنین ـ مقالۀ به‌تر، اگر چه کم‌تر)**

 **خط ایدیولوژیک- سیاسی بیان فشردۀ جهان‌بینی طبقـاتـی بـوده و از طـریـق پـیـش‌بـرد**

**مبارزۀ طبقاتی است که تسخیر قدرت سیاسی و پیش‌رفت به سوی کمونیزم میسر است. هرگاه جنبش طبقۀ کارگر و توده‌های ستم‌دیده تحت رهبری حزب کمونیست قرار نداشته باشد، اهداف بورژوایی، روش‌ها و سیاست بورژوایی بخواهی نخواهی جای آن‌را می‌گیرد.**

 **طبقۀ کارگر و توده‌های ستم‌دیده فقط تحت رهبری حزب کمونیست می‌توانند دولت ارتجاعی را با اعمال قهرانقلابی درهم‌شکنند و دیکتاتوری طبقاتی شان را تأسیس نمایند. فقط و فقط حزب کمونیست است که در سراسر تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی خط فاصل و مبارزۀ قاطع میان مارکسیزم و رویزیونیزم را ترسیم می‌نماید و همین امروز هم چنین است.**

 **کل کار حزب ما عبارتست از مبارزه در زمینه‌های تیوری و یا عملی و یا آماده شدن برای مبارزه علیه اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا، رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران داعشی به عنوان دشمنان عمده و مبارزه علیه طالبان به عنوان دشمن غیرعمده. البته حزب ما هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند که بدون مبارزه علیه رویزیونیزم، تسلیم‌طلبی و انحلال‌طلبی نمی‌توان مبارزه را با دشمنان عمده و ضمناً دشمن غیر عمده به طور احسن پیش برد.**

 **5 ـ تحلیل مشخص از اوضاع مشخص چیست؟**

 **لنین گفته است که:**

 **«تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جوهر و روح زندۀ مارکسیزم است.»**

 **این گفته بدان معنا ست که تیوری مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی را به طور عام فرا گیریم و در شرایط مشخصۀ کشور خود به کار بندیم. مائوتسه‌دون به طور دقیق این گفتۀ لنین را درک کرد و در اوضاع کشور چین به کار بست.**

 **قبل از انقلاب 1917 اکتوبر رهبری انقلاب دموکراتیک به دوش بورژوازی بود. مائوتسه‌دون به صراحت اعلان نمود که بعد از انقلاب اکتوبر بورژوازی دیگر قادر به رهبری انقلاب نیست و رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا قرار دارد. مائو از آن زمان به بعد تیوری‌های عام مارکسیزم ـ لنینیزم را در شرایط مشخص چین زیر شعار انقلاب دموکراتیک نوین به کار بست. از آن زمان به این سو در جهان فقط دو مؤلفه برای انقلاب وجود دارد، یکی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیش‌رفتۀ سرمایه‌داری و دیگری انقلاب دموکراتیک نـویـن در**

**کشورهای نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی و یا کشورهای نیمـه فـیـودالـی- نیمه مستعمراتی. راه سوم و "بدیل سومی" به اصطلاح انقلابی وجود ندارد.**

 **حزب کمونیست قادر به طرح نقشه و برنامۀ صحیح در یک شرایط مشخص نیست، مگر آن‌که تیوری عام مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی را فرا گرفته و آن تیوری را با پراتیک مشخص شرایط خاصِ کشوری خود تطبیق دهد. به عبارت دیگر حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا نخواهد توانست استراتژی و تاکتیک‌های صحیح و سیاست‌های مناسبی اختیار کند مگر آن‌که تیوری‌های عام مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم را با پراتیک مشخص مبارزۀ طبقاتی و مبارزات انقلابی در شرایط خاص کشورش تطبیق دهد. تنها و تنها بدین طریق است که حزب به قانون‌مندی عینی یک شرایط مشخص دست‌یافته و مشی صحیح را اختیار می‌نماید.**

 **تیوری انقلابی مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم جمع‌بندی مبارزۀ طبقاتی پرولتاریا در سطح جهان است. هرگاه ما این جمع‌بندی را در نظر نگیریم، هیچ‌گاه قادر به «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" نمی‌شویم، و هرگاه این جمع‌بندی را ره‌نمای اندیشه و عمل خود قرار ندهیم موفق به رهبری توده‌ها نخواهیم شد.**

 **حال "بامداد" و شرکاء تطبیق این جمع‌بندی مبارزۀ پرولتاریا در سطح جهان را در شرایط خاص افغانستان «خودکشی» و «فاجعه‌بار» می‌خوانند و می‌خواهند «بدلیل سومی» را جای‌گزین جمع‌بندی مبارزۀ طبقاتی پرولتاریای جهان در افغانستان نمایند. "بامداد" این ارتداد عمیق ایدیولوژیک ـ سیاسی را «لباس پوشیدن مطابق فرهنک خود» می‌نامد. "بامداد" و شرکاء نمی‌دانند که "راه سومی" اصلاً وجود ندارد. فقط دو راه وجود دارد: راه انقلاب و راه ضد انقلاب.**

 **«لباس پوشیدن مطابق فرهنگ خود» را فقط "تازه اندیشان" زیر نام "مشی مسقل ملی" در "ساما" تبارز دادند که بالاخره آن ‌را به "ایدیولوژی مستقل ملی" تکامل منفی دادند و به رد کمونیزم پرداختند و تا هنوز این نغمه را زمزمه می‌کنند. این آقازاده‌ها نه تنها تجارب گران‌بهای پرولتاریای بین‌المللی را دور انداختند، بل‌که تا کنون نتوانسته اند از تجارب تلخ چهار دهۀ گذشته در افغانستان درس بگیرند و نتایج تلخ "مشی مستقل ملی" و "اندیشۀ مستقل ملی" را از دیدگاه انتقادی بررسی نمایند. این آقایون همین قدر از انتقاد گریزانند که دزد از محل دزدی خود.**

 **ما باید انتقاد از خود را از مائوتسه‌دون بیاموریم. او گذشته اش را چنین به ارزیابی می‌گیرد:**

 **«در گذشته کانفسیوس را مطالعه کردم و شش سال روی چهار کتاب و پنج کلاسیک (4) گذراندم. من یاد گرفتم که آن‌ها را از بر بخوانم، اما آن‌ها را نفهمیدم. در آن موقع من عمیقاً به کنفسیوس اعتقاد داشتم و حتی مقالاتی نوشتم (برای تفسیر عقاید او). بعداً به یک مدرسه بورژوایی رفتم، به مدت هفت سال. هفت به‌علاوۀ شش می‌شود سیزده سال.**

**ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ**

 **(4) ـ در میان آثار کلاسیک کنفسیوس (چهار کتاب) هستۀ دانسته‌های نوآموزان را معرفی می‌کند و"پنج کلاسیک" مجموعۀ تقریباً بزرگ از آثار ادبی است.)**

**ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ**

 **من تمام چیزهای بورژوازی، علوم طبیعی،علوم اجتماعی را مطالعه کردم. یک مقدار تعلیم و تربیت به من یاد دادند، پنج سال مدرسۀ عادی و دو سال مدرسۀ متوسطه، هم‌چنین اوقاتی را که در کتاب‌خانه گذراندم نیز اضافه شد. در آن‌زمان من به دوآلیزم کانت اعتقاد پیدا کردم و به خصوص به ایدآلیزم او. من اصلاً یک فیودالیست و در عین حال مدافع دموکراسی بورژوایی بودم... وقتی به حزب کمونیست ملحق شدم، دانستم که می‌بایست انقلاب را به انجام رسانیم، اما بر ضد چه؟ و چه‌طور می‌خواستیم این کار را انجام دهیم. البته مسلم بود که می‌بایست انقلاب را بر ضد امپریالیزم و جامعۀ کهن انجام داد.**

 **من کاملاً نمی‌فهمیدم امپریالیزم چه نوع چیزی است؟ در بارۀ این‌که چه‌طور می‌توانستیم انقلاب را انجام دهیم هنوز کم فهمیده بودم. هیچ کدام از چیزهاای که در طول 13 سال یاد گرفته بودم برای انجام انقلاب مناسب نبود...» (مائوتسه دون ـ گفت‌وگو در بارۀ مسایل فلسفه ـ 18 آگست 1964)**

 **این چنین برخورد انتقادی به گذشته، اصولیت و شهامت کمونیستی می‌خواهد، هر منحرفی نمی‌تواند گذشتۀ فاجعه بارش را به انتقاد بکشد. بحث مائوتسه‌دون بیان‌کننـدۀ آن**

**است که فقط کمونیست‌ها و حزب کمونیست‌ می‌توانند تیوری‌های عام مارکسیزم ـ لنینیزم ـ**

**مائوئیزم را در شرایط خاص کشور خود پیاده کنند.**

 **«شرایط خاص هر کشور تعیین‌کنندۀ نوع ویژۀ شکل سازمانی حزب آن کشور می‌باشد. البته این تمایز حدود معینی دارد. علی‌الرغـم تمام خصوصیات، شرایط کیفی مبارزات طبقاتی پرولتاریا در کشورهای مختلف در جریان مراحل مختلف انقلاب پرولـتـری عـالـی‌تـریـن درجۀ اهمیت را برای جنبش کمونیستی بین‌المللی دارا بوده و یک اساس مشترک برای سازمان احزاب کمونیستی در کلیه کشورها به وجود می‌آورد. تشکیل و رشد احزاب کمونیست جدید باید بر این مبنا باشد. نباید به دنبال ایجاد احزابی با مدل‌های کاملاً جدید بود.» {لنین ـ تز سازمان احزاب کمونیستی مصوب سومین کنگرۀ بین‌الملل (کمینترن 1921) ـ اصول حزب ـ صفحۀ 3 ـ تأکیدات از ماست}**

 **حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با صراحت اعلام می‌دارد که بدون ره‌نمایی گرفتن از جمع‌بندی مبارزۀ طبقاتی پرولتاریای بین‌المللی یعنی مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم، هر جنبشی که ایجاد شود جنبش خود به خودی است که به بی‌راهه کشیده می‌شود و قادر به آزاد نمودن طبقۀ کارگر و توده‌های ستم‌دیدۀ افغانستان از اسارت نخواهد بود. بدون تغذیۀ مداوم تیوری از پراتیک مبارزاتی پرولتاریا و توده‌های ستم‌دیده، تیوری رشد نخواهد کرد و پاسخ‌گوی شرایط مشخص مبارزه نخواهد بود.**

 **حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اعتقاد راسخ دارد که نه تنها بدون حزب کمونیست، طبقۀ کارگر و توده‌‌های ستم‌کش قادر نیستند نیروی خلاقۀ خود را در جهت آزادی و پیش‌رفت کاملاً به کار اندازند، بل‌که در عین‌حال فقدان ارتباط نزدیک حزب با طبقۀ کارگر و توده‌های ستم‌دیده مایۀ عدم خلاقیت و رکود انقلاب و حزب است. تکامل خلاقانۀ مارکسیزم به مارکسیزم ـ لنینیزم و به همین طریق تکامل مارکسیزم ـ لنینیزم به مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم به ما آموخته که نوسازی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بدون انتقاد و انتقاد از خود و دیگران میسر نیست.**

 **به همین طریق به ما آموزش داده شده که باید تمام اسلوب ناپسند را به دور افگنیم و اسلوب پسندیده را حفظ کنیم. ما هیچ‌گاه این سلاح مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی را بر زمین نخواهیم گذاشت. زیرا این سلاح پیوند حزب با توده‌ها را مستحکم می‌نماید، و حزب را قادر به اتخاذ مشی صحیح و منطقی می‌سازد و از انحرافات ایدیولوژیک ـ سیاسی که در جهت خلاف منافع توده‌ها است، برحذر می‌دارد.**

 **«شیوه‌های رهبری حزب طبقۀ کارگر، چه در روابط درونی حزب ـ میان کمیته‌ها و ارگان‌ها ـ و چه در رابطه میان حزب و توده‌های وسیع خلق، باید بر مبنای دو اصل زیر قرار داشته باشد: یکی پیوند دادن عام به خاص و دیگری پیوند دادن رهبری با توده‌ها.» (مائوتسه دون ـ در بارۀ بعضی مسایل مربوط به شیوه های رهبری.)**

 **این اصل اساسی مائوئیستی را هیچ‌گاه آقای " و. آئیژ" و شرکاء نمی‌توانند ببینند، به همین علت است که از حزبیت به بهانۀ عدم موجودیت شرایط مناسب روی برمی‌تابند.**

 **رهبری مارکسیستی- لنینستی- مائوئیستی همیشه بر مبنای دو اصل فوق‌الذکر عمل می‌نماید، یعنی ایدیولوژی عام مارکسیستی- لنینیستی ـ مائوئیستی و تطبیق آن در شرایط خاص کشور خود. اما رهبری ذهنی و بروکراتیک همیشه تلاش می‌نماید تا عام را از خاص جدا نموده و با ترویج ایده‌های من‌درآوردی به بهانۀ این‌که شرایط برای ایجاد حزب کمونیست مساعد نیست به "مشی مستقل ملی" و "ایدیولوژی مستقل ملی" می‌پردازند و یا این‌که به التقاط‌ گرایی روی می‌آورند. این چنین رهبری‌ای هیچ‌گاه قادر نیست در تحت هر شرایط وظایف محولۀ خویش را به طرز صحیح عملی نماید.**

 **بحثِ شرایط عقب‌ماندگی افغانستان و رد و انکار افکار کمونیستی در افغانستان امری نیست که تازه در افغانستان مطرح گردیده باشد. این موضوع حتی در شرایط جنبش انقلابی روسیه از طرف پلخانف مطرح گردید. انحلال‌طلبان امروزی به دنبال پلخانف به راه افتاده اند و می‌گویند که شرایط برای ایجاد حزب کمونیست در افغانستان عقب‌مانده مهیا نیست. هنگ پرولتاریا نخواهد توانست که استراتیژی**

 **طوری‌که همه می‌دانیم پلخانف از پیروان برجستۀ کارل‌مارکس و فریدریش‌انگلس بنیان‌گذاران سوسیالیزم علمی بود. او زمانی مبلغ برجستۀ مارکسیزم و فرد با صلاحیت در جنبش سوسیالیستی روسیه بود.**

 **پلخانف از جمله نخستین مارکسیست‌های روسیه بود کـه آثـار بـرجـسـتـه در فـلـسـفـه،**

**ادبـیـات، هـنـر، تـاریـخ، تـیـوری‌هـای اجـتـمـاعـی و اندیشه‌های اجتماعی به جامعۀ روسیه**

**ارائه نمود. او بسیاری مقالات ارزشمند بر ضد اپورتونیست‌ها، ماخیست‌ها و ناردونیک‌ها نوشته است. لنین در مورد پلخانف می‌نویسد:**

 **«... به جا است توجۀ اعضای جوان حزب را بدین نکته جلب کنم که شما نمی‌توانید بدون مطالعۀ کلیه آثار فلسفی پلخانف ـ و منظور من آموختن آن‌هاست ـ امیدوار باشید که به یک کمونیست واقعی و آگاه تبدیل شوید، زیرا در هیچ کجای دنیا در بارۀ مـارکسیـزم به‌تر از آثار او نوشته نشده است.»**

 **با آن هم پلخانف از جنبش انقلابی روسیه طرد شد، چرا؟**

 **علت اساسی طرد شدن پلخانف، ناتوانی‌اش در فهم گوهر عصر امپریالیزم و کار برد خلاق مارکسیزم در شرایط روسیه بود. علت دیگر طرد شدنش اقامت طولانی مدت او در خارج از کشور بود. این اقامت طولانی مدت باعث جدایی او از جنبش انقلابی روسیه گردید و سبب شد که نه تنها تجربۀ مثبت انقلابی سوسیال‌دموکراسی غربی، بل‌که فساد رهبران بین‌الملل دوم را نیز که با او حشرونشر زیادی داشت به خود جذب کند. همۀ این عوامل باعث نااستواری پلخانف و منبع اشتباهات و انحرافات وی از مارکسیزم گردید. این انحرافات باعث گردید که او به این تبلیغات در روسیه بپردازد که چون روسیه عقب‌مانده و فاقد "سطح فرهنگی" لازم برای سوسیالیزم است، لذا شعار انقلاب سوسیالیستی در روسیه یک شعار میان تهی است. این عقیده منجر به نپذیرفتن انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر از جانب وی گردید.**

 **اینک در کشور اشغال شدۀ افغانستان توسط ابرقدرت امپریالیستی جهان و شـرکـایـش،**

**کسانی یافت می‌شوند و می‌گویند:**

 **«در افغانستان عقب‌مانده" شرایط برای موجودیت و فعالیت حزب کمونیست آماده نیست.»**

 **همین انحراف عمیق ایدیولوژیک ـ سیاسی، آن‌ها را به این نتیجه رسانده که «ایجاد حزب کمونیست و شعار جنگ مسلحانه در افغانستان» شعار میان تهی است. همین عقیده منجر به نپذیرفتن مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم از جانب ایشان گردیده است. این شایعات از طرف چند نفر از کادرهای سابقۀ "ساما" در اروپا و کانادا دامن زده می‌شود. علت این انحراف عمیق ایدیولوژیک ـ سیاسی همان دو علتی است که پلخانف به آن دچار شده بود. یکی درک ناقص آن‌ها از عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتری و کار برد خلاقانۀ مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم در شرایط خاص افغانستان و دوم اقامت طولانی مدت شان در کشورهای امپریالیستی است. بیش از سه دهه است که آن‌ها در کشورهای امپریالیستی اروپا و کانادا زندگی می‌کنند، بدون چون و چرا تحت تأثیر افکار انحرافی انحلال‌طلبان اروپایی و کانادایی قرار گرفته اند و همین دو دلیل باعث گردیده تا به مخالفت با ایجاد حزب کمونیست و طرح شعار جنگ مسلحانه برخاسته و به مغاک پارلمانتاریزم سقوط کنند. آن‌ها از یک طرف به مخالفت علیه حزب کمونیست برمی‌خیزند و از طرف دیگر مارکسیزم- لنینیزم و گاهی اوقات اندیشۀ مائوتسه‌دون را بر زبان می‌آورند. دلیل این درهم‌اندیشی سیاسی آن است که می‌خواهند مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم را در التقاط با سایر نظام‌های فلسفی ارتجاعی گویا تکمیل کنند. بحث «لباس پوشیدن مطابق فرهنگ خود» همین شم "پویا" را با خود دارد.**

 **جالب این‌جاست که "بامداد" ما را متهم می‌کند که جای مبارزه دشنام را پیشه نموده ایم. به این گفته توجه کنید:**

**«دوست یا دوستان گرامی! وقتی این‌قدر به مجید و هم رزمان او باور‌مند هستید، آثار و نوشته‌های او را باید خوانده باشید؟ آیا مجید در جایی از دشنام‌های رکیک علیه حتی دشمنان سرِ خود استفاده کرده است؟ وقتی کسی یا کسانی بسیار مؤدبانه و احترامانه به شما پیام می‌دهد که حرف‌هاای که می‌نویسید شمار زیادی را با خطرات جدی مواجه می‌کند. به جای آن‌که به اصلاح کار خود بپردازید، به غلظت دشنام‌نامه‌ای تان می‌افزائید. این کجای کمونیست بودن است؟» (بامداد ـ واژه "کمونیست" نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود ـ صفحۀ دوم » تأکید از ماست)**

 **در جواب می‌گوئیم بلی! ما «به مجید و جان‌باختگان هم‌رزم او» احترام قایل هستیم و یاد آن‌ها را به مثابۀ جان‌باختگان راه مبارزه و مقاومت مترقی علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی و مزدوران آن گرامی می‌داریم. اما بگذارید صریحاً برای تان بگوییم که این باورمندی ما به مجید و هم‌رزمان سامایی‌اش یک باورمندی همه‌جانبۀ ایدیولوژیک- سیاسی و خطی نیست و دلیل آن هم این است که ما آثار و نوشته‌های او را خوانده ایم و به دقت هم خوانده ایم و در هر موردی که آن اسناد را قابل نقد دیده ایم مورد نقد قرار داده ایم.**

 **مثلاً ما اعلامیۀ تأسیس "ساما" را، که به قلم زنده‌یاد مجید نوشته شده است، خوانده ایم و آن را مـدت‌هـا قـبـل، در زمـان فـعـالـیـت "هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان" نقد کرده ایم و در همان زمان نیز نقد مذکور را منتشر کرده ایم. این نقد در مجموعۀ اسناد بخش غرجستان، هستۀ انقلابی کمونیست‌ها و سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان، تقریباً دو سال قبل، توسط "هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید" مجدداً باز تکثیر گردیده است. نقد مذکور مبتنی بر نکات ذیل است:**

 **1 ــ اعلامیۀ تأسیس "ساما" در یک کنفرانس بحثی که هدف آن بحث روی مسایل ایدیولوژیک- سیاسی مطروحه در "کمیتۀ تحقیقِ تیوریک" بود و نه تأسیس سازمان، به صورت عاجل سرهم‌بندی و منتشر گردید، در حالی که مسایل ایدیولوژیک- سیاسی متذکره کماکان حل ناشده و فیصله ناشده باقی‌مانده بود. به همین جهت اعلامیۀ مذکور اجباراً مضمون و شکل یک اعلامیۀ التقاطی، شامل سه خط به اصطلاح مارکسیستی- لنینیستی (خط بخشِ فقید هادی‌محمودی)، خط دموکراتیک (خط زنده‌یاد مجید) و خط اسلامیستی (خط تازه اندیشان یا چهار گروه متحده یعنی خط مشترک محفل هرات، محفل شاه‌پور، محفل اشرف و محفل پویا- دادفر) را به خود گرفت.**

 **2 ــ در اعلامیۀ تأسیس "ساما" گفته شده است که:**

 **«امپریالیزم روس اسلام را به مثابۀ سدی در برابر سیاست امحای هویت ملی مردم ما توسط امپریالیزم روس مورد تعارض قرار داده و با مقاومت ملی زیر لوای اسلام مواجه شده است....»**

 **این جمله نشانه ای از خط "تازه‌اندیشان" در "اعلامیه" است و این نشان می‌دهد که "ساما" از همان ابتدای تأسیس خود گنجایش خط "تازه اندیشان" اسلامیست را در خود داشته است.**

 **درین جا باید تذکر داده شود که حتی "قیوم رهبر" نیز مطلب مذکور را قبول نداشت و**

**در یکی از سخن‌رانی‌هایش صریحاً بیان داشته است که:**

 **«اسلامی بودن، خصلت مقاومت مردم ما ضد امپریالیزم روس نیست، بل‌که اسلامی بودنِ، خصلتِ مقاومت خودبه‌خودی مردم ما ضد امپریالیزم روس است.»**

 **معنی این جمله آن است که "ساما" ملزم نیست در مقابل خصلت مقاومت خودبه‌خودی مردم ما علیه امپریالیزم روس سرخم نماید، بل‌که باید آن را سمت‌وسوی آگاهانه بدهد.**

 **3 ــ اعلامیۀ تأسیس "ساما" دارای خط حزبی نیست. اعلامیۀ مذکور موضوع تشکیل حزب کمونیست را کلاً به فراموشی سپرده است و در حالی که حزب وجود ندارد، موضوع تشکیل "جبهۀ ملی آزادی‌بخش" را به عنوان وظیفۀ عاجل مطرح کرده است.**

 **4 ــ یاد کردن از قدرت‌های امپریالیستی غرب به عنوان "جهان آزاد".**

 **و غیره و غیره.**

 **خوانندگان می‌توانند "به مجموعۀ اسناد بخش غرجستان، هستۀ انقلابی کمونیست‌ها و سازمان کمونیست‌های انقلابی" مراجعه نمایند و نقد مکمل مذکور و سایر مباحث را در آن مطالعه نمایند.**

 **هم‌چنان ما "برنامۀ ساما" را، که ایضاً توسط زنده‌یاد مجید به رشتۀ تحریر در آمده است، به دقت و بارها مطالعه کرده ایم و مفصلاً و در چندین مورد نقد کرده ایم. این نقد نیز در زمان هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان منتشر گردیده است و بار دوم در "مجموعۀ اسناد بخش...، هسته... و سازمان ..." مجدداً توسط "هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید" منتشر گردیده است. خوانندگان می‌توانند برای مطالعۀ نقد متذکـره بـه مـجـمـوعـۀ**

**مذکور مراجعه نمایند.**

 **درین جا فقط دو مورد مشخص از نقد مذکور را متذکر می‌شویم:**

 **1 ــ زبان برنامۀ "ساما" زبان کمونیستی نیست و اصطلاحات کمونیستی به نحوی در آن بازسازی و به اصطلاح "بومی‌سازی" شده است که مفاهیم روشن و صریح و پذیرفته شدۀ بین‌المللی اصطلاحات متذکره را گنگ و مبهم ساخته است و به این ترتیب در برنامۀ "ساما" توسل به رویزیونیزم ادبی صورت گرفته است.**

 **این موضوع معمولاً در "ساما" با نمونه قرار دادن زبان تحریر اولـیـن بـرنـامـۀ حـزب**

**کمونیست چین، که زبانی شبیه به زبان برنامۀ "ساما" دارد، توجیه گردیده است. اما موضوع این است که آن برنامه، برنامۀ حزب کمونیست چین بود و توسط آن ماهیت و هویت کمونیستی حزب مخفی نگه داشته نشده و صریحاً در نام خود حزب مطرح گردیده است. اما این برنامه در به‌ترین حالت، برنامۀ سازمان آزادی‌بخش مردمی‌ای است که نمی‌توان و نباید آن را یک سازمان کمونیستی نامید و ماهیت و هویت کمونیستی را به آن چسپاند. در واقع در "ساما" ماهیت و هویت کمونیستی هیچ‌گاه به گونۀ مستند مورد اذعان و تأئید قرار نگرفته است. به همین جهت "قیوم رهبر" صریحاً می‌گفت که:**

 **«"ساما" وظیفۀ تبلیغ برای کمونیزم را بر عهده ندارد.»**

 **و این صاف و ساده به معنای این است که "ساما" یک سازمان کمونیستی نیست. اما در عین‌حال می‌گفت که:**

 **«"ساما" یک سازمان ضد کمونیستی نیز نیست و تبلیغات علیه کمونیزم را نیز بر عهده ندارد.»**

 **2 ــ برنامۀ "ساما" در قسمت‌هایی از متن خود صرفاً علیه رژیم کودتای هفت ثور به عنوان دشمن عمده موضع‌گیری نموده است و در قسمت‌های دیگری از متن خود علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی. این در حالی است که برنامۀ "ساما" در کنگرۀ اول آن سازمان که در جوزای سال 1359 دایر گردید، مورد تصویب قرار گرفته است، یعنی تقریباً شش ماه بعد از تجاوز قوای سوسیال‌امپریالیستی بر افغانستان و اشغال کشور توسط آن‌ها.**

 **پس چرا ما در بحث مان از قول زنده‌یاد مجید مطالبی را نقل کرده ایم؟ نقل این مطالب از قول زنده‌یاد مجید برای این است که ما سامایی‌ها را متوجه سازیم که آن‌ها در برخورد شان با اشغال‌گران کنونی و رژیم دست‌نشاندۀ شان باید برخورد زنده‌یاد مجید با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور آن‌ها را سرمشق خود قرار دهند و با طرح شعار "یا مرگ یا پیروزی!" و "یا وطن یا کفن" مرگ را بر تسلیم‌شدن به اشغال‌گران کنونی و دست‌نشاندگان شان ترجیح دهند. اما آن‌ها نه از این سرمشق بل‌که از سرمشق تسلیم‌شدگانی چون "آذر" و "سخی" و "پیکار" و شرکاءِ شان کار می‌گیرند و حتی سرمشق آن‌ها را به صورت منفی عمق و گسترش می‌دهند و آن را به شمولیت در رژیم دست‌نشانده تا سطح وزارت و وکالت می‌رسانند.**

 **ما برای این که آن‌ها را متوجه بسازیم که اگر به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم و بحث‌های کمونیستی ما باور ندارند، که ندارند و این برای ما روشن و واضح است، حداقل باید به موضع‌گیری‌های ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورشان توسط زنده یاد مجید و موضع‌گیری‌های "قیوم رهبر"، یعنی موضع‌گیری‌های اصیل آن‌ها وفاداری داشته باشند و علیه آن‌ها دست به مخالفت‌های تسلیم‌طلبانه در شرایط کنونی نزنند. طبعاً موضع‌‍گیری‌های مذکور به عنوان موضع‌گیری‌های اصیل آن‌ها شامل ملاقات زنده‌یاد مجید با سران رژیم کودتای هفت ثور، قبل از ان که افغانستان تحت اشغال سوسیال امپریالیست‌ها درآید، که بنا به پیش‌نهاد "گروه انقلابی..." و تائید تمامی بخش های دیگر جنبش "چپ"، به استثنای "سرخ‌ها"، صورت گرفت، نمی‌گردد. آن حرکت نادرست و غیراصولی در واقع تسلیم‌طلبی مجموع "چپ" ان زمان کشور، غیر از "سرخ‌ها"، را در قبال رژیم کودتای هفت ثور نشان نشان می‌دهد و نمی‌تواند قابل تائید باشد. همین گونه است سایر حرکت‌های نادرست آن‌ها.**

 **بنابرین ما رفتن در راه مجید در مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشاندگان شان را به تمام سامایی‌ها توصیه می‌کنیم، و نه تقدیس خشک و خالی خصلت‌های شخصی وی را.**

 **"بامداد" می‌پرسد که:**

 **«آیا مجید در جایی از دشنام‌های رکیک علیه حتی دشمنان سرِ خود استفاده کرده است؟»**

 **ما متقابلاً از وی می‌پرسیم که آیا جناب "بامداد" دشنام‌نامۀ انحرافی و پر از فحش و دشنامِ "پس منظر تاریخی؟" را دیده و مطالعه کرده است؟ درست است که نوشتۀ مذکور را زنده‌یاد مجید ننوشته است و نویسندگان اصلی آن انجنیر عثمان و مضطرب باختری بوده اند. ولی زنده‌یاد مجید نیز به عنوان شخص سوم در انشعاب مذکور در پهلوی آن‌ها قرار داشته است. البته تائید "پس منظر تاریخی" از طرف زنده‌یاد مجید اشتباه فاحشی بود که بعداً از طرف خودش در نوشتۀ "سپاهی جریان" مورد نقد قرار گرفت، نقدی که حتی "قیوم رهبر" نیز درستی آن را قبول داشت. اما به اصطلاح پیروان امروزی زنده‌یاد مجید مثل "بامداد" سال‌های سال است که هم‌چنان به سبک نویسندگی "پس منظر تاریخی" وفادار مانده اند و گمان نمی‌رود شجاعت و شجامت نقد از این چنین شیوۀ نویسندگی را پیدا نمایند. آن‌ها در واقع درین مورد از انجنیر عثمان و مضطرب باختری سرمشق می‌گیرند و ممکن است درست مثل آن‌ها تا آخر در مورد این سبک نویسندگی ناپشیمان باقی بمانند.**

 **با وجود این، زنده یاد مجید یک انتی‌کمونیست نبود و مثلاً هیچ‌گاه علیه سازمانی مثل "سازمان مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان در راه آزادی طبقۀ کارگر" (اخگر) که هم آشکارا نام "کمونیستی" داشت و هم آشکارا "مواضع کمونیستی" و برعلاوه تا زمانی که تحت تأثیر رویزیونیزم خوجه‌یی قرار نگرفته بود، روی‌هم‌رفته از مواضع نسبتاً درست مارکسیستی- لنینیستی- مائوتسه‌دون اندیشه نیز برخوردار بود، روش خصمانه در پیش نگرفت و اخگری‌ها را ازین بابت "یاوه‌گوی" و "چرندنویس" (خزعبلات نویس) ننامید و علیه اخگری‌ها به عنوان احمق‌هایی که تعداد زیادی را به خطر می‌اندازند، موضع‌گیری مستند اتخاذ نکرد.**

 **به ادامۀ گفتار جناب "بامداد" توجه نماییم:**

 **«وقتی کسی یا کسانی بسیار مؤدبانه و احترامانه به شما پیام می‌دهد که حرف‌هاای که می‌نویسید شمار زیادی را با خطرات جدی مواجه می‌کند. به جای آن‌که به اصلاح کار خود بپردازید، به غلظت دشنام‌نامه‌ای تان می‌افزائید. این کجای کمونیست بودن است؟»**

 **خوب بود یک نمونه از آن پیام‌های "مؤدبانه و احترامانه" در این جا نقل می‌گردید که نقل نگردیده است و هیچ‌گاهی هم نقل نخواهد شد، چرا که چنین پیام‌هاای اصلاً وجود نداشته و ندارد. اما برعکس دشنام‌نامه‌های سراسر تهمت و بهتان و مملو از ضد اصولیت‌ها مثل دشنام‌نامه‌های "احمد برومند" وجود دارد و کاملاً روشن است که عالی‌جنابان در برابر انتقادهای اصولی حزب، بدون هـیچ شـرم و خـجـالـتـی پـیـوسـتـه بـه**

**«غلظت دشنام‌نامه‌یی... [شان] می‌افزایند»**

 **"قیوم رهبر" یکی از هم‌رزمان نزدیک زنده‌یاد مجید بود. آیا دشنام‌نامۀ موضع‌گیری "ساما" علیه اعلامیۀ انشعاب بخش غرجستان "ساما" از "ساما"ی تحت رهبری "قیوم رهبر" را که توسط خود وی به رشتۀ تحریر درآمده است، دیده و خوانده اید؟ قاعدتاً باید دیده باشید و خوانده باشید. ولی ما فکر نمی‌کنیم که سند "پاسخ ما به دشنام‌نامۀ رهبر و شرکاء" را درست و دقیق خوانده باشید و اگر خوانده باشید فکر نمی‌کنیم که آن را درست و دقیق درک کرده باشید. این سند که شامل چند بخش است نیز در "مجموعۀ اسناد بخش غرجستان، هستۀ انقلابی... و سازمان کمونیست‌ها..." توسط هیئت تحریریۀ شعلۀ جاوید دورۀ چهارم باز تکثیر گردیده و در خدمت خوانندگان قرار دارد. این سند تا حال جواب گفته نشده است و به نظر نمی‌رسد که در آینده نیز جواب گفته شود.**

 **چرا اعلامیۀ "ساما" علیه اعلامیۀ انشعاب بخش غرجستان یک دشنام‌نامه خوانده شده است؟ زیرا که "قیوم رهبر" و شرکاء حتی به خاطر طرح مواضعی در اعلامیۀ بخش...، که خودش در کنفرانس سرتاسری "ساما" علیه خط اعلام مواضع در "ساما" به عنوان یک خط رویزیونیستی اتخاذ نمود، به فحش و ناسزاگویی علیه اعلامیۀ بخش غرجستان "ساما" پرداخته است. ولی در عین‌حال تا آخر حیاتش قادر نگردید که در مقام انتقاد از خود حتی یک سند کوتاه نیز به رشتۀ تحریر در آورد و این تفاوت او را با زنده‌یاد مجید نشان می‌دهد.**

 **«حرف‌هایی که می‌زنید شمار زیادی را با خطرات جدی مواجه می‌سازد.»**

 **کدام حرف‌های ما تعداد زیادی را با خطرات جدی مواجه می‌کند؟ مثلاً به صورت مشخص وظیفـۀ ما در قبال تسلیمی نیروهای "ساما" در کوه‌دامن در سال 1360 خورشیدی که توسط کمیتۀ مرکزی "ساما" در همان وقت رسمیت داده شد، چه چیزی می‌توانست باشد و چه چیزی می‌تواند باشد؟ برعلاوه قبل از آن تسلیمی و تسلیم‌طلبی، امواج تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌ای که "ساما" را در هرات فراگرفت، چه وظایفی را در مقابل ما قرار می‌داد و قرار می‌دهد؟ آن تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌ در کنفرانس سرتاسری "ساما" توسط "ولید" و شرکایش خاتمه یافته اعلام گردید، ولی امروز برای ما روشن گردیده است که منبع اصلی این "فساد" در "ساما" همانا یکی از محافل چهارگانۀ شـامل در بخش " چهار گروه متحده" (تازه اندیشان) در "ساما" یعنی محفل هرات بوده است و تمام افراد حوزۀ غرب "ساما" که در کنفرانس سرتاسری "ساما" شرکت نموده بودند درین مورد گزارش نادرست و دروغین به کنفرانس ارائه کرده بودند. پس وظیفۀ ما در قبال تسلیمی و تسلیم‌طلبی مذکور هنوز خاتمه نیافته و ما وظیفه داریم جمع‌بندی و درس‌آموزی از تجارب منفی آن را نیز تکمیل نموده و در اختیار جنبش انقـلابی کـشـور و**

**جنبش انقلابی بین‌المللی قرار دهیم.**

 **درین جا باید تصریح نماییم که تسلیمی و تسلیم‌طلبی در "ساما" صرفاً در "کوه‌دامن" و "هرات" تبارز نکرد، بل‌که به درجات مختلف دامن واحدهای دیگر "ساما" را نیز گرفت. مثلاً دامن واحد پروان- کاپیسا، واحد شهر کابل، واحد شمال، واحد قندوز و حتی افرادی از واحد "بخش غرجستان..." را و این ها همان‌هایی هستند که بعد از وقوع انشعاب بخش غرجستان از سامای تحت رهبری قیوم رهبر با تکیه بر عناصر نزدیک به مقامات دولتی و پولیس پاکستان، در فعالیت‌های خشن علیه انشعابیون سهم داشتند. امیداریم درین مورد در آیندۀ نزدیک مفصلاً صحبت نماییم.**

 **این‌ها نشان داد و نشان می‌دهد که پدیدۀ تسلیمی و تسلیم‌طلبی یک پدیدۀ عارضی و قسمی نبوده و دارای ریشۀ خطی و بالاتر از آن دارای ریشۀ ایدیولوژیک- سیاسی عمومی در "ساما" بوده است. برعلاوه تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال دولت اسلامی جهادی‌ها و مشخصاً در قبال دولت اسلامی تحت رهبری ربانی- مسعود نیز بخش‌هایی از "ساما" را فراگرفت. این تسلیمی و تسلیم‌طلبی در واقع به نحوی هنوز هم در پیوند با جمعیت اسلامی ادامه دارد.**

 **اما تسلیمی و تسلیم‌طلبی کنونی بخشی از "ساما" که هنوز هم حزب راجستر شدۀ خود را دارد و هنوز هم در واقع بخـشـی از رژیم پوشالی است و هنوز هم در صدد راه‌یابی به پارلمان و کابینۀ رژیم دست‌نشانده می‌باشد، بدترین نوع تسلیمی و تسلیم‌طلبی است. این**

**بخش برخلاف ادعای دروغین "ساما- ادامه دهندگان" خودسرانه و در اثر پراگندگی تشکیلاتی "ساما" به چنین تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی سقوط نکرده است، بل‌که بنا به تشویق و توجیه مستند کتاب "افغانستان الگوی دمـوکـراسـی امـریـکـایـی" بـه ایـن**

**مغاک افتاده است.**

 **"ساما" در کلیت خود از همان خزان سال 1360 در کوه‌دامن، و حتی از همان بهار یا تابستان سال 1359 در هرات و بخش هراتیان مقیم کابل، پیوسته تلاش داشته و دارد که "اسرار" این تسلیمی و تسلیم‌طلبی مستمر تقریباً چهل ساله را در سطح جنبش انقلابی کشور مخفی نگه دارد و در سطح درونی "ساما" از ارزیابی، بررسی و جمع‌بندی آن خودداری نماید. "سامایی"ها حتی از ما انتظار داشته اند و دارند که نباید اسناد "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" را منتشر می‌کردیم و بحث در مورد آن را نباید ادامه می‌دادیم و نباید ادامه ‌دهیم.**

 **همه می‌دانند که اسناد "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" به سرقت رفت. این کار با هر نیتی که صورت گرفته باشد، نتیجۀ عملی‌اش عدم انتشار بخش اعظم سرقت شدۀ این اسناد در موقعش توسط مسئول سابق "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" بوده است و لذا فقط بخش کوچکی از آن اسناد که مورد دست‌برد قرار نگرفته بود، در موقعش توسط مسئول سابق "کمسیون..." منتشر گردید. مشخصاً یادداشت‌های طویل جلسات یک هفته‌یی از مباحثات مرحلۀ اول کنفرانس سرتاسری "ساما" در مورد تسلیم‌طلبی دزدیده شد، در اختیار "رهبر" قرار گرفت و توسط وی دوسیه‌اش بسته گردید و در نتیجه از انتشار باز ماند. اما حتی تا امروز سامایی‌ها از بحث روی مندرجات آن خودداری می‌کنند و حتی در درون "ساما" آن را سانسور کرده اند.**

 **چه چیزی ازین تسلیمی و تسلیم‌طلبی مستمر و آشکار چهل ساله، جزئی از اسرار غیرقابل افشای یک سازمان انقلابی است؟**

 **غند دولتی سنگین در کوه‌دامن یک غند 760 نفری از افراد نظامی "ساما" در کوه‌دامن بود که آشکارا وجود داشت و یک چیز پنهانی نبود و نمی‌توانست پنهانی باشد. چرا باید انتشار پروتوکول هم‌کاری میان رژیم مزدور در کابل و سامایی‌های کوه‌دامن توسط مسئول سابق "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما"، که بر پایۀ آن غند دولتی مذکور تشکیل گردید، و انتشار تحقیقات در مورد غند مذکور "غزعبلات نویسی" قلم‌داد گردد و به این وسیله سعی در پنهان نگه داشتن یک تسلیمی آشکار و بـیـرقـی، کـه**

**اصلاً ممکن نیست مخفی نگه داشته شود، به عمل بیاید.**

 **حزب تسلیم‌شدۀ پارلمانتاریستی که ده‌ها وزیر، وکیل و رئیس در رژیم دست‌نشانده داشته است و هنوز هم سعی دارد چنین موقعیت‌هایی در رژیم داشته باشد، چه چیزی برای مخفی کردن می‌تواند داشته باشد و چه چیزی از آن حزب می‌تواند جزئی از اسرار یک سازمان انقلابی محسوب گردد؟**

 **سعی قیوم "رهبر" برای تبدیل رابطۀ دیپلوماتیکِ توصیه شده توسط زنده‌یاد مجید میان دولـت چـیـن رویـزیـونـیـسـت و "ساما"، به یک رابطۀ ایدیولوژیک- سیاسی میان "ساما" و حزب رویزیونیست بر سر اقتدار در چین، هم در مخالفت با وصایای زنده‌یاد مجید قرار داشت و هم در مخالفت با فیصلۀ کنفرانس سرتاسری "ساما" مبنی بر "قاطعیت ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" در قبال حزب و دولت بر سر اقتدار در چین. اگر به "قیوم رهبر و شرکاء" اجازه داده می‌شد که آن فیصله را مخفیانه به فیصلۀ پیش‌نهادی وی مبنی بر "انعطاف ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" تبدیل کنند، آیا این "دو انعطاف" اصولاً می‌توانست مخفی باقی بماند؟ و مقدم بر آن این به اصطلاح مخفی‌کاری چه چیزی از حفظ اسرار یک سازمان انقلابی را می‌توانست در برداشته باشد؟**

 **مشخصاً وقتی ما نوشتۀ "ساما" به مناسبت هجدهم جوزای سال 1398 خورشیدی را نقد نمودیم، نقد ما باعث برافروخته شدن خشم بعضی از سامایی‌ها گردید و دشنام‌نامۀ چند صفحه‌یی را منتشر نمودند که محتویات آن هیچ ربطی به نقد ما و جواب‌دهی به آن نقد ندارد.**

 **ما بارها از طرف آن‌ها مورد فحش و دشنام‌های رکیک قرار گرفته ایم. شیوۀ دشنام‌دادن و اتهام زنی‌های دروغین و بی‌پایۀ شاخ‌دار مربوط به "انتقادیون" دهۀ پنجاه خورشیدی است. طوری‌که قبلاً بیان داشتیم همین انتقادیون (اعم از "گروه..." و "محفل هرات") بودند که از هیچ‌گونه فحش و دشنام‌های رکیک به زنده یاد رفیق اکرم و مدافعین جریان دموکراتیک نوین دریغ ننمودند. از آن زمان تا کنون این شیوه مربوط به همین دسته‌ها است که "بامداد و شرکاء" هم بخشی از آن‌ها هستند. ما بارها در پاسخ به دشنام‌نامه‌های شان یاد آور شده ایم که فحش و دشنام، مبارزه نیست و این شیوه در ادبیات سیاسی چپ در افـغـانـسـتـان مـتـداول نـبـوده، بـل‌کـه یـک زبـان لومپنانه‌ای است که وارد این ادبیات گردیده است.**

 **خوانندگان گرامی برای معلومات مزید در این زمینه می‌توانند به شماره‌های هشتم، نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم شـعـلۀ جـاویـد دور سوم مراجعه کنند. آن زمان می‌توانند دقیقاً دریابند که چه کسی «به غلظت دشنامه‌نامه اش افزوده است»؟**

 **چرا "بامداد" پادرهوا بحث می‌کـنـد و یـک جـمـلـه از دشـنـام‌نـامـۀ مـا را شـاهـد مـثـال**

**نمی‌آورد. استناد به اسناد، خواننده را به حرف نویسنده به‌تر مطمئن می‌سازد. بحث بدون**

**مدارک و اسناد پوچ و میان تهی است. لنین در این مورد می‌گوید:**

 **«هر شخص عاقلی می‌فهمد وقتی بر سر موضوعی شدیدا مبارزه می‌شود، برای کشف حقیقت نباید به اظهارات مشاجره‌کنندگان اکتفا کرد، بل‌که باید شخصا مدارک و اسناد را بازرسی نمود و شخصا معین کرد که آیا شهادتی از طرف شهود وجود داشته و آیا این شهادت‌ها موثق است یا خیر.**

 **شکی نیست که اجرای این عمل همیشه آسان نیست. اعتقاد یافتن به آن‌چه در دست‌رس قرار دارد، به آن‌چه شنیدن آن برای خود شخص میسر است و به آن‌چه "آشکار"تر در بارۀ آن فریاد می‌زنند وغیره وغیره ـ به مراتب "آسان‌تر" است. منتها باید دانست، کسانی را که به این موضوع اکتفا می‌نمایند "سبک مغز" و میان تهی می‌نامند و هیچ‌کس به طور جدی روی آن‌ها حساب نمی‌کند.» (لنین ـ مجموع آثار و مقالات ـ مسایل مورد مشاجره ـ صفحۀ 315 ـ تأکیدات روی کلمات از لنین است)**

 **حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در تمامی بحث‌هایش با هر شخص و یا تشکیلی از روی مدارک و اسناد شان بحث کرده و با استناد به آثار بنیان گذاران کمونیزم علمی کم‌بودات، نواقص و انحرافات عمیق ایدیولوژیک سیاسی را نشانی نموده و مورد نقد قرار داده است. اما با تأسف باید گفت که چنین استدلالاتی برای "بامداد" و شرکاء به منزلۀ فحش‌های غلیظ و "غزعبلات" محسوب گردد.**

 **وقتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نوشتۀ "ساما" به مناسبت هجدهم جوزای سال جاری را نقد نمود، آن‌ها از نقد ما این نتیجۀ نادرست و غیراصولی را گرفتند که این انتقاد فقط یک حملۀ خصمانه است. بناءً تصمیم گرفتند که از ذکر هیچ‌گونه اتهامات جعلی که خود شان به آن باور ندارند و سخنان سخت ناگوار و ناپسند است به ما خودداری نکنند و با یک نام جعلی علیه ما "دشنام‌نامه" بنویسند. ما فکر می‌کنیم کسی که تا کنون این دشنام‌نامه را نخوانده باشد از عنوان آن به خوبی درک می‌کند که چه قدر این سند بی‌پایه و فاقد هرگونه بحث اصولی است.**

 **ما با صراحت می‌گوییم که چه چیز ممکن است خـطـرنـاک‌تـر از تـقـدیـس تـسـلـیـمـی و**

**تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست باشد؟ و چه چیز ممکن است خطرناک‌تر از تبدیل شدن به اسلحۀ دموکراسی نیولیبرالی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در افغانستان باشد؟**

 **وقتی ما از فرکسیون منحلۀ "ساما" در نوشتۀ شان به مناسبت هجدهم جوزا انتقاد نموده و برای شان با اسناد و مدارک نشان دادیم که راه برگزیدۀ شان نه تنها یک راه اصولی نیست بل‌که یک راه منطبق با خط زنده یاد مجید نیز نیست و به نفع اشغال‌گران امپریالیست است، خشم‌گین گردیده و سندی را که جز دشنام‌نامه نمی‌توان نام دیگری بر آن نهاد به نام "احمد برومند" علیه ما منتشر کردند و به تعقیب و تائید آن سند " واژۀ کمونیست نباید چاشنی خزعبلات نویسی شود" از طرف "بامداد" منتشر شد. البته باید یادآوری نمود که حداقل "بامداد" تا حدی از شیوۀ بحث لومپنانه دوری جسته و به بحث سیاسی، ولو نادرست، پرداخته است.**

 **"احمد برومند" و شرکاء با دشنام‌های شان ثابت نموده اند که از تعمق در سیر افکار مخالفین خود عاجز اند. در حالی‌که باید آن‌ها خیلی تعمق نمایند که چرا هرگونه تنزل دادن سیاست مائوئیستی تا درجۀ پارلمانتاریزم، همانا به مثابۀ تهیۀ زمینه برای تبدیل شدن جنبش طبقۀ کارگر و توده‌های زحمت‌کش به آلت دست دموکراسی تحمیلی نئولیبرال بورژوازی امپریالیستی اشغال‌گر است.**

 **«هم‌چنین ما مؤظفیم هرگونه نغمه‌های آشتی‌طلبانه و "هم‌آهنگی طـلبانـه"‌ای را کـه در**

**جلسه‌های علنی کارگران از گفته‌های فعالین لیبرال تراوش می‌کند برملا سازیم ـ خواه آن‌ها این نغمه‌ها را از روی اعتماد صادقانۀ خود به لزوم هم‌کاری مسالمت‌آمیز طبقات بسرایند و خواه از روی تمایلی که به خوش‌رقصی در مقابل رؤسا دارند و بالاخره خواه از روی ناشی‌گری. سرانجام ما مؤظفیم که کارگران را از دامی که اغلب پولیس برای آن‌‌ها می‌گستراند برحذر سازیم.» (لنین ـ مجموع آثار و مقالات ـ چه باید کرد ـ صفحۀ 117)**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**از نـشـرات حـزب کـمـونـیـسـت (مـائـوئـیـسـت) افـغـانـسـتـان**